

لَهُ كُلُّ بَنَانِ طَوْعٍ عَلَيْكَ حِرْبٌ بَنَانِ حَوْنَانِ
”قرآن کریم“

پامچ

لَئِنْ تُنْهِيَ الظَّالَمِينَ فَتُنْهِيَ الظَّالَمُونَ

دہری میاشتی پاول کنبنی
خپریزی

﴿پیام باطفال عزیز﴾

ای مظهـر حسن پاک فطرت
خوش باش که جلوه ات بمیهن

چون پای نهی تو در دستان
و آنگاه زعشق دین و میهن

زان پل بمساعی فیرا وان
تابا همه نورها و نیرو

ما ایم و غر و ب زندگانی
باشد که بهمت تو گردد

پس با همه سعی خویش بگرای
یعنی بر سعادت خود

ای نسل نوین بسدا نش نو

خود مصدر خدمتی بخود شو

پدی گزه کتبی

صفحه	مضمون
۱	۱ - روز نه او ...
۳	۲ - فردا از آن ...
۶	۳ - دسبا خوانان
۷	۴ - موقف اسلام ...
۱۸	۵ - اسلام او تعلیم -
۲۵	۶ - اندیشه در ...
۲۷	۷ - داسلامی نهی ...
۲۹	۸ - علم نفس جدید و ...
۳۲	۹ - دخه له پاره
۳۴	۱۰ - اسلام و مسنتشر قین
۴۵	۱۱ - و کذالک ...
۵۱	۱۲ - فردا
۵۳	۱۳ - آیا په نهی ...
۵۶	۱۴ - ارزش روح ...



خلو ر ده گله

دامتیاز خوارند : دافکارو دروزنی نولنه

مسئول مدیر :	محمد گلاب «بشار»
مرستیال :	فضل من الله «فضلی»
پته :	د معطبو عاتو مستقل ریاست - ابن صیناوات
د تیلفون لمبر :	۲۴۰۱۰۰

داشتراك بيه	
۳۰ افغانی	پاکستان کې
۱۵ ،	زدہ کونکوتہ
یونیم دالر	باند نیوه پوادوتہ
۲۶ افغانی	دیوی کنی بيه

توضیح : حساب جاری ما، در مرکز و ولایات «۶۰۰۱» است

بامق

دُوْر طَنِ اول ١٣٣٩ ذِي القْعَدَة ١٢٧٩ ٢٩ جُون ١٩٦٠

روزه اوینو ونه

کو چنیان او کو چنیانی دسما ورخی میندی او پلرو نه دی، کو چنیان او کو چنیانی
دسما ورخی روز ونکی او بنو و نکی دی. ان و لج چه دوی دنورو ترسانی
او پاملر نی لاندی دی، په زالمو نکی وخت کښی دوی دوطن او: حقوقو ساتو سکی
دی. او دوطن او دهولنی درا له مسئولیتونه. او واچمات دهغه په غاره کېږي نوباید
دغه کو چنیان نزته بنه روزنه ور کړه شی او هغره بنه او کړه وه بنوونه وشن.
کدر چه دهغه لپاره اول روز نتون دی او یا په دی روز نتون کښی میندی
او پلرو نه روزو نکی دی نو: میند وا پلرو نودینی واجب او ایمانی وظیفه داده
چه دوی په دی روز نتون کښی خپل کو چنیان بنه ورو زی دهغه په خوراک
شبناک، جامه، او خای باندی پوره پاعلر نه ولري. هغه تو هلاکه او مناسه نه
ور کړی، او کوښن و کړی چه دهغه شبناک له پاکو او بو اړښه دو خنده وی
همدار نګه باید دهغه جامی او خایونه پاک وی نکه خیر لی جامی او پاپا که خایونه
دمرضونو دېدا کېیدو سبب او: هغه صحت خرابی او فساده ور کړوی او دهغه
جسمو نه په بنه په ول سره وله نه کړی. بسل په دی **زوړتتون** کښی میندو
او پلرو او لره بنا ئېبزی چه د کو چنیانو غلطی او اخطاء په داسی په ول سره

اصلاح شی چه هنگوی د گوم تهدید او اخطار لاندی و نه بیول شی **لخگه** تهدید او اخطار د کو چنیان ر په روحیاتو او معنویاتو کبینی بوه او بیه اغیزه لری . او کبینی چه دوی د تهدید او اخطار په سبب دحقیقت اظهار و نکری او له دروا غویلو خنخه کاروا خلی . وروسته لدینه چ ، د کو چنیانو دروزنی له بیه مرحابه پای ته ور سیزی د دغه دروزنی و بمه مرحله شروع کبینی چ دغه مرحله په بشوونکو اوهه لری .
 دغه کو چنیان چه . ن و دغه په بشوونکیو کبینی خپلی روحی چنیی تکمیلوی او غواهی چه سیا ورخ خپل وطن او ملت ته خورابه خدمتنه و کپری او خپل وظائف او واجبات په بنه دول سره اداء کپری نودنبو و نکو و ظیغه دا ده چه کو چنیانو ته بنه او گة و ره بشونه و نه و کپری او ده هنگو دعقلی توی ، او ده و هنگو دا و غرض بنه پوه شی او **بکله** چه دشبوونکو و ظیغه دبره مقدسه او در ده نوه غولره بشائیزی چه د کو چنیانو دشبوونی لپاره **کتوري** لاری غوره کپری او له هنگو خه **عجمی** حتمی په نکپری او نه داسی و کپری چاده بشوونکی کبینی د کو چنیانو او زده کپری او به منجه کبینی گوم تو پیر و کپری او دیو شخصی غرض او مقصد لپاره د گوم کو چنی او زده **کپری** حق تر پشنو لاندی کپری نخکه وطن ده ولو مورده او تزلی **یوشانته** پنچله غیزه کبینی روزانی دی .
باشار

دری شبان د سپری د نجات سبب کپل کبینی او دری شیان دهه دهلاکت موجب دی هنگه چه نجات ور کونکی دی دادی : په نیکاره او پنه کبینی دالله تعالی خنخه و بريدل ، دشته بی سره اقتصاد کول ، او د خوشایه او د فهر په وخت کبینی په عدالت سره حکم کول . او هنگه چه دهلاکت سبب کسرخی دادی : د بخل اصاعات ، د نفسم ا نیما تو مقابعت او خانمی . حدیث «

فرد ازان مردان فرد است

ولی آنها باید طوری تربیه شوند که این مواريث بزرگ را حفظ کرده بتوانند

طوریکه می‌بینیم تربیه درجهان امروز درراس امور اجتماعی ملل قرار گرفته است. برای اکشاف آن نه تنها موسسات متعددی به وجود آمده بلکه در روزهای خاص نیز ازان حسن استقبال می‌شود.

البته مردم جهان که با کمال فداکاری در راه اکشاف علم و مدنیت، برای سعادت و رفاه بشریت، قدم می‌بردارند، ناگزیراند برای حفظ و اکشاف آن نسلی تربیه نمایند که از عهده ایفاء آن، در فردا برآمده باشند.

هر گاه متصدیان فردای، جهان، این استعداد را نداشته باشند که مواريث بزرگ و علمی و اندوخته‌های عظیم مدنی امروز را حفظ و نگهداری، نمایند، مانند یکه تجارت قرون نشان هیده‌د، همه این و دایع قیمتی بهدر خواهد رفت.

در فروع داش و علم امروز و صفات بارز در وشن تاریخ این حقیقت بوضوح دیده می‌شود که بزرگترین مدنیت‌های دارایی، و مواريث عالیه بشر به علت عدم تربیه، دانش و حسن مسئولیت افراد نالایق منحرف و ناصالح از بین می‌رود، و بجا ای آن وحشت و بر بریت، قرار می‌گیرد.

از همین جهت است که بشر امروز، در فروع تجارت قرون در پرتو دانش جدید به خود اجازه نمیدهد که سرمايه‌های بزرگ مدنی و علمی بدست کسان سپرده شود که آن را ببازیچه بگیرند.

ناگزیر باید حارس و نگهدار آن، که ماحاصل تجارت و فداکاری‌های هزاران ساله اولاد آدم شد، کسانی قرار داده شوند که دارای حسن مسئولیت قوی دانش و تربیه کامل باشند.

از ینچه موسسات و مقاماتی که رول تربیه نسل فردا بر عهده ایشان است سنگیترین هستیت را بر ذمہ دارند، آن‌ها باید دفاع هائی را بهم رسانند،

وقوه های را تامین نمایند که ایشان بتواند برای فردا ، دربرابر مشکلات وحوادثیکه توجه بشریت می شود، مقاومت اثبات و پایداری کامل از خود نشان بدهند . فردا البته مثل امروز نخواهد بود ، فردا طاقت کار بشر قوی ترو شدیدتر باید باشد . امروز که بشریت مقدمات تسخیر کرات آسمانی را فراهم نموده است ، فردا باید بدربیعه افراد آن ، کرات تسخیر شود . فردا برای بشر ، آغاز مجادله جدید یست که آن مجادله توحید نظر و عمل و اشتراك مساعی کامل میخواهد . ازین جهه زمین ما که تا امروز میدان مجادله طبقات مختلفه انسان با همیگر بودست برای فردا باید ازین تخطیات خالی شود ، بشریت تا آنکه دریک صلح واهن عمومی زندگانی ننماید ، نمیتواند به تسخیر آسمانها مجال بابد ، تسخیر آسمانها کرات دیگر صفات اسلامت و صلح را در بشریت ایجاد هبینماید .

نسل فردا باید بالین دماغ بزرگ شوند ، دماغی که در ان صلح خواهی امن و بشر دوستی تسبیز و تقدیر شده باشد .

خداو ند در فقط انسان قدرت های بزرگی را آفریده است ، آثار و عوامل تمدن جدید از قبیل سرعت نقل و انتقال ، روشنی ، وقت ، وغیره مظاہر آن قدرت ها و نیرو هاست .

البته بشریت بیشتر و خوبتر هم میتواند این نیرو های طبی خود را به کار ببرد همچنان کسانی میتوانند توفیق یابند که دماغ و احساسات شان به صلح خواهی ، اهن پسندی و بشر دوستی آگذنه بوده و تمامی عملیات و اقدامات انسانی به محض خیر و فلاح و صلاح بشریت باشد .

ذیای فردا دیگر حس انتقام جوئی و حکمه وری ، تفوق نژادی و تشخصات فردی را قبول نمی نماید ازین جهه که فردا بیشتر از امروز علم و فضیلت رهنمای بشر خواهد شد ، و بشر بر هنمانی علم و فضیلت بروگرام های زندگانی خود را طرح خواهد نمود .

اگر برای فردا بشر به صلاح علم و فضیلت و بهمین گونه احساسات آگذنه از نوع پروری و بشر دوستی مجهز نباشند ، دربرابر تسلیحات و قوه های تباہ کنن امروزه که فردا متکامل تر خواهد شد ، بشریت هر گز ناب مقاومت نخواهد آورد و تمدن به این زیبائی و رسائی نابود خواهد شد .

همه افراد بشر بشکرانه این تمدن زیبا و این همه نعمات حالیه طبیعت که انسان بر از امداد های معنوی خداوند ازان شگرفی به وجود آورده است باستی به اعمال تشبیث نورزد که ازان صدمه به پیکر تمدن و ارد شده موجودیت مشربت در خطر افتاد.

اما آنچه این منظور را بالفعل به وجود می آورد تربیه نسل فرد است که بجه زیور عقل و دانش آراسته گردد و به احساسات و پاک ستوده پرورش شونده و راهنمای آنها فضیلت و تقوا باشد.

این خودوازو نلایف حتمی نسل امروز است، این از آن گونه وظایف اجتناب قابل دیری است که هر فرد به حیث یک ارث بزرگ به باز هاده گان خود بگزارد، این از آن حواریشی است که مردان فردا هر گز نظیر آن رانخواهندیافت ممکن است بعضی هاف سکر نمایند که بزرگترین میراث به باز ماندگان پول ثروت مال و جاه است، اما باید گفت که اگر مردان فردا ازین گونه مواریث عالیه بی بهره باشند، و درینه دنیای پر شور از نشت و پریشانی و دشمنی زندگانی نمایند هر گاه ملیون ها پول حاشته باشند آن پول باهستی خودشان در خطر خواهد بود.

هر آن مردمان فردا باید فضیلت و تقوا دانش و علم و باز کار باشد، زیرا اگر این فضیل با کار همراه می باشد نسل فردا میتواند وظایف خود را در برابر ایجابات زمان خود بجا کنند.

جای مسرت است که ملاحظه مینماییم مرد ان امروز مامسئولیت خود را در برابر وظایف فردای جهان خوب احساس نموده اند، و امیدوار هستیم آنچه مافکر مینماییم آن را در معرض عمل و تطبیق قرار میدهند ولی امیدست همه فمیل ها و همه طبقات مردم که با مردان فردای خانواده و باجهان خود علاقه دارند باید پر نسبیت های اساسی یعنی گونه تربیه را فراموش نکنند.

زیرا تهداب اساس زندگانی فردا ازین امروز ریخته میشود و این تهداب جز تربیه اساس نسل فردا و متصدیان فردا چیز دیگری نمی باشد، این را به حکم وظیفه و ایمان باید هر فرد و هر جامعه بلا استثنای باید به کمال علاقه و نهایت دقت انجام دهد و من الله التوفیق

ن، حافظ

دسبا لخوانان

دانن واړه چه ګوری ټول خوانان دی دسبا
 په بن د آرزو گانو کښی ګلان دی دسبا
 نن ڙونډتھرا غونه دی دمیندو دبلرو نو
 به مینه دی ډېوی ته پتنګان دی دسبا
 چه اواني ورته مور په آللودنګ سندري
 دريدونکي توره لاس کښي په میدان دی دسبا
 په توره او سپرلوبی چه دانن کپري په مزه
 بيشـکه چـه هـمـدـغـه سـرـبـاـزاـن دـيـ دـسـبـاـ
 ان ګوری قافلي د زمانی ته په حيرت
 هـيوـادـه ! سـارـوـاـنـاـنـسـتـادـ کـارـوـانـ دـيـ دـسـبـاـ
 نـيـولـيـ بـلـ لـهـ لـاسـ نـنـ دـمـقـصـدـ لـاـرـهـ وـرـشـبـيـ
 هـمـدـغـهـ نـاـ بـلـدـهـ رـهـبـرـانـ دـيـ دـسـبـاـ
 الـوـتـيـ نـنـ لـهـخـالـيـ خـنـنـيـ نـوـيـ کـپـرـيـ هـوـسـ
 وـطـنـهـ اـسـتاـ دـغـرـوـ توـ شـاهـبـاـزاـنـ دـيـ دـسـبـاـ
 پـرـونـئـيـ وـيـ کـرـلـايـ اوـنـنـ شـنـنـيـ دـيـ وـرـتـهـ ګـورـهـ
 مـيـوـ نـدـ ډـکـيـ وـ نـيـ پـهـ بـوـ سـتـانـ دـيـ دـسـبـاـ
 هـلـكـ وـيـ کـهـنـجـلـيـ روـيـ دـيـوـيـ باـغـچـيـ ګـلـانـ دـيـ
 هـمـدـغـهـ زـمـونـزـ پـيـغـلـيـ اوـ زـلـمـيـانـ دـيـ دـسـبـاـ
 فـسـيمـهـ ! دـاـغـوـقـيـ تـهـ پـهـ وـرـوـ وـرـوـ وـغـورـ وـهـ
 دـيـرـ نـاـسـتـورـ تـهـ پـهـ هـيـلوـ بـلـبـلـانـ دـيـ دـسـبـاـ
 سـيـيـخـلـاـيـ بـاـكـ رـنـگـونـهـ ئـيـ کـوـرـيـ دـاـنـرـجـمـانـيـ
 وـ طـنـهـ ! سـتـاـ دـسـيـمـيـ مـيـنـانـ دـيـ دـسـبـاـ
 دـاـزـهـ چـهـ ئـنـ وـرـجـ دـوـمـرـهـ وـرـهـ ګـوـتـهـ خـوـشـاـلـيـهـنـمـ
 لـيـدـلـيـ مـيـ ډـهـغـهـ وـ کـښـيـ مـشـرـانـ دـيـ دـسـبـاـ *

موقف اسلام در برابر ادیان دیگر

کلمه اسلام نظر بمعنای لغوی اش برای هیچ کس موقع نمیدهد که از علاقه اسلام با ادیان دیگر سماوی سوالی نماید زیرا اسلام در لغت قرآن مخصوص هیچ یک از ادیان نبوده بلکه موقعیت اسم مشتر کی را دارا است که هر یک از انبیاء علیهم السلام مردم خود را بآن خوانده اند و انباع و پیر و ان شان نیز بآن منسوب شده اند چنانچه حضرت نوح علیه الصلاة والسلام می فرماید (ماهور گردیدم که از جمله مسلمانان باشم) و همچنان حضرت یعقوب پسر ان خود را بآن توصیه نموده میگوید تا دوز مرگ پابند دین اسلام باشید) و پسران یعقوب علیه السلام نیز در جواب سوال وی می گویند هیپرستیم معبود ترا او معبود پدران ترا یعنی معبود ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که معبود یگانه است و ما بآن مسلمان استیم و حضرت موسی علیه السلام مأثنت آن برای قوم خود میگویند یادی قوم من اگر ایمان آورده باشید بخدا پس اعتماد کنید بر آن اگر هستید مسلمانان و انقیاد کنند گان، نصاری (حوالیون) نیز در حین مخاطبه باعیسی (ع) میگویند ایان آور دیدم بخدا و بر مسلمانی مایان گواه باش و نیز فرقه از اهل کتاب آیات هادیات قرآنی را میشنوندو میگویند ایمان آ و ردیم بقرآن هر آینه آن حق و فرو فرستاده شده است از جانب پرودگار ما و مایان قبل از (نزول) آن مسلمان بودیم. مختصر اینکه کلمه اسلام بحیث شعار عام بر زبان انبیاء علیهم الصلوات والتسليم و پیروان او شان تا زمان بعثت در قرآن وارد گردیده است بعداً قرآن عظیم الشان قضایای گذشته را در یک قضیه جمع نموده برای پیروان حضرت محمد علیه افضل

* سبق در پیشین ولی ورته او وايه معلمه !

همدا په حقیقت ڪنی استاذان دی دسبا

رعدل او انصاف خبری و ڪرۂ ورتہ او س

ښکار یېنی دیر په دوى کښي حاکمان دی دسبا

(حافظ) تهئي نن ستایه دشعر په سندره

په هغه وړ کو کښي شاعران دی دسبا

الصلوات والسلام تقديم نموده و احوال ائمه سابقه را درین ضمن واضحان میکنند
[آنچه را که با آن نوح را توصیه نمودیم و آنچه را که به تو فرو فرستادیم و آنچه را که به
آن ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام را توصیه کردیم بحیث دین شما مقرر داشتیم
که آن عبارت از اقامه دین و عدم تفرق در آن است]

بعد از آنکه قرآن اخلاق انبیاء علیهم السلام و اتباع اوشا نرا بو ضاحط
بیان میکنند تمام شانرا پیرو مسلک واحد قرار داده و از جمله اشان توده متحدد ملة
واحدی را که دارای معبد و واحد و پیرو یک شریعت کامل باشند تشکیل میدهد
ومیگوید، هر آینه دین اسلام دین شما است و من پروردگار شما هستم پس عبادت مرا کنید،
آن دین مشترک که اسم آن اسلام و دین تمام پیا میران هرسل است چیست؟

کسی که بخواندن قرآن عظیم الشان عادت دارد حقیقت این دین را بصورت
صحیح میداند: آن عبارت از توجه و اخلاص کامل بذات واجب لاوجو د است
که شایه شرک در آن ایشان و نیز بتمام احکامیکه از جانب وی فرو فرستاده
شده بدون انکار و سریچه و بدون تمیزین کتابها و پیامبران او تعالی تمسک
امون و به وجوب آن اطمینان قلبی داشتن است چنانچه خداوند تبارک و تعالی درین
باره میفرمایند: «ماورنشدنمگر باینکه پرسنند خدا را در حالیکه دین را برای
وی از آلایشها خالص گردانند» و نیز می فرماید: بگوئید ایمان آور دیم بخدا
و به آنچه که برای مانازل گردیده و به آنچه که برای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و
یعقوب و اولاده بعقوب علیهم السلام فرو فرستاده شده و به آنچه که برای موسی و عیسی
علیهم السلام و آنچه که برای پیامبران از جانب پرورد گزشان داده شده است تمیز نمیکنیم
بین هیچ کی از ایشان در ایمان و مایان برای خداوند تبارک و تعالی ایمان آرنگا فیم،
پس گفته میتوانیم که اسلام نظر به معنی قرآنیش تمام ادیان سماوی را شی
واحد و غیر قابل اقسام میگرددند پس روی همین حیثیت نمیتوان سوال کرد که
آیا اسلام با سائر ادیان علاوه دارد یا خیر؟

مگر کلمه اسلام در عرف امروزی مردم مدلول خاصی دارد ~~که~~ آن عبارت
از مجموعه شرایع و تعالیمی است که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم برای هدایت
و رهنمائی عالم بشر فرود آورده است چنانچه کلمه یهودیت و یا موسویت شخصوص
شریعت هوسی علیه السلام و دلمه نصرانیت و یا مسیحیت مخصوص شریعت عیسی

علیه السلام است بناء سوال از علاقه اسلام با ادیان سماوی دیگر در ینمورد نظر معنای عرفی آن میباشد .

پس برای اینکه بجواب مناسب این سوال پرداخته باشیم بحث خود را بدو مرحله تقسیم نموده به تفصیلات آن اقدام میکنیم :

در مرحله اول از رابطه شریعت محمدی با شرایع آسمانی سابقه در حالیکه از منبع اساسی و اصلی خود دور نگردیده و به آن تغییری وارد نشده باشد بحث میکنیم در مرحله دوم از علاقه آن با شرایع پیامبران گذشته بعداز آنکه عصور مختلفه برآن ها سپری شده و انقلابات عجیب در هیئت حقیقی آن عارض گردیده سخن میرانیم .

هرچه در مرحله اول: قرآن هی آمو زاند که در ادوار مختلفه پیامبران کتابهارا با خود برای هدایت و رهنمایی هامه بشر فرود آورده اند و بیان میکند که هر کتاب و نبی مصدق و مؤید نبی و کتاب سابق بوده است پس انجیل مصدق و مؤید تورات بوده و قرآن انجیل و تورات را تأیید و تصدیق میکند و نیز تعلیم میدهد که خدای بزرگ از انبیاء علیهم السلام در حال حیات عهدمؤکد اخذ نمود که هرگاه پیغمبری از جانب من برای هدایت بشر برای مستقیم حق و هدایت معبوث گردید و کتابی را که برای شما داده شده بود تصدیق نمود بحقیقت نبوت او ایمان آرید و پیروان خویش را نیز برای تصدیق رسالت وی چه در حال حیات و چه بعد از ممات خود توصیه کنید .

اما از بیانات گذشته اعتراضی بوجود می آید و برای سائل حق استفسار آنرا میدهد که: قضیه تصادق کلی بین کتب سماوی ایجاب میکند که کتابهای متاخر مذکوره و تجدید کننده کتب سابقه بوده و با آن در معنا و احکام کتب سابقه تغییر و تبدیلی وارد نمیشود .

اما در صورتیکه کتاب معانی و احکام کتب هنقدم را تعديل نماید بنا به آن قول ما که کتب منآخره هنقدم را تقدیم بق میکند صحیح نمیگردد زیرا فرق این تشریحات فوق قضیه تصادق کلی خواهان عدم تغییر احکام کتب سابقه تو سلط ورود کتاب جدید است آیا حقیقت مطابق مقتضای قضیه تهدیق کلی است یا خیر ؟

جواب : - حقیقت مطابق اقتضای قضیه تصادف کلی نیست زیرا انجیل احکامی را که در تورات مذکور بود تغییر نمود و حضرت عیسی علیه السلام اعلان نمود که من برای حلال گردانیدن بعض محظمات در بین بنی اسرائیل معتبر گردیده است .

همچنین قرآن برای تغییر و تبدیل بعضی احکامی که در تورات و انجیل بر بنی اسرائیل مقرر شده بود فرو فرستاده شده زیرا حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام برای صحابه کر ام و انمود کردند که من برای تحلیل چیزهای پاکیزه و برای تحریم خبانت و برای نسخ بعض احکام پر تسلیلی قیم که بر بنی اسرائیل مقرر شده بود فرستاده شده‌ام .

در اینجا باشد متذکر شد که کتب متأخره متناقض، کتب قدیمه نبود و نه حکمت احکام آرا در بدنزول انسکار می‌کند . بلکه ورود کتاب‌آخیر آشکارا می‌سازد که وقت عملی نمودن احکام کتب متقدم به انجام رسیده و دران نیابت را بـکتاب جدید النزول که باعصر و زمان موافق میباشد داده است .

کتب سه گانه ر تورات و انجیل و قرآن) بمثیل سه نفر طبیعی است که یکی از آنها طفل رادر بد و پیدائش تداوی نماید و برای خود را شیر را تعین کند و خوردن دیگر غذاها را برایش اجازه ندهد و دوستی آنها در مرحله و سطی حیات او را تداوی نموده بخوردن شیر واطعنه سهل‌الهضم اوراموظف سازد و سومی آنها در مرحله آخری حیات او را تداوی نموده و برای وی خوردن هرگونه طعام مقوی را اجازه ندهد .

در اینجا هر یکی از ادراکتران مطابق احوال مریض حکم نموده اند تعین شدن غذاهای مختلفه در حالات مختلفه مریض از جانب آنها براین دلالات نمی‌کند که رفیق شان در تداوی و علاج طفل ناکام بود بلکه تعین اغذیه مختلفه بنایه احوال مختلفه مریض دلالات نمی‌کند براینکه رفیق شان در تداوی و علاج طفل کاملاً موفق بود .

مگر با آنهم بعض قوانین صحی عام است که برای آن اختلاف احوال شخص مراعات نمی‌شود بلکه در برابر آن هر یک از طفل پیروز بر نایکسان بوده و رعایه نمودن آن قواعد برهم‌حتمی ولازمی است . پس در اینجا تبدیل و تغییر بنا به اختلاف سن دیده نمی‌شود .

اینچنین شرایع سماوی تماماً مطابق عدل و انساف بوده بعضی از آنها بر خی دیگر را تصدیق و تأثید میکند و تصدیق بدو قسم است.

۱۵، تصدیق حکم سابق مع اذن بیان آن است ^{۲۴} ، تصدیق حکم سابق تا وقت هبته آن است سبب تقسیم تصدیق به آندو فرار آنی است: شرایع سماوی بدو قسم تشريع مشتمل میباشد.

۱- تشريع مستمر و دائمی مانند وصایای نهگاهه و امثال آن که به تغیر و تبدیل زمانه تغییر نمیذیرد و اگر اهل شرع سابق احکام آرا عملی نسازند شریعت جدید آنرا تجدید و اعاده آنرا بر مردم حتمی و لازمی میگرداند.

۲۵، تشريع موقع: عبارت از تشريعی است که تا وقت معین کوتاه و با طول موقت میباشد و به آنها و قات خود به انجام میرسد عملی ساختن آن بعد از انقضای آجل جواز ندارد.

شریعت جدید این قسم تشريع را منسخ قرار داده چیز جدید و موافق عصر و زمان را بر مردم بصورت دستور و قانون اصلاحی تعین میکند چنانچه خدا ای متعال در بیان این حقیقت می فرماید آیتی را که منسخ می نماییم یا از دلها فراموش میسازیم هتل آن یا بهتر از آن را می آوریم،

هر آئینه اگر شریعت سماوی ایند و قسم تشريع را در بر نمیداشت اجتماع دو عصر ضروری سعادت بشری که عبارت از ارتباط عصر حاضر بگذشته و ایجاد حدیثیکه مردم را برای وصول به سعادت دنیوی و ترقی و تعالی ^{۲۶} آینده آماده میسازد ناممکن بود اگر ما به نظر دقیق به شرایع سماوی نهگاهه نظر اندازیم ایند و هنر سعادت بشری را بوضاحت در آنها مشاهده میکنیم زیرا هر شریعت جدید اساسهای ثابت شرایع سابق را محافظه نموده و برخی از اشیاء را که بر سعادت بشر موقعاً عصر موجود اثر بازدارد میافزید. هنلا شریعت تورات اهتمام خاصی بوضع مقاصد اولی قوانین اصلاح و سلوک بشر مانند تحریم دزدی و قتل و ... و غیره نموده بعد از آن شریعت انجیل نازل میگردد مقاصد اخلاقی را که در شریعت تورات بود مقرر داشته و قسمی فرا ترسی و ترقی و تعالی میگذارد. و مردم را بسوی بعضی آداب مکمل مانند (بکردن کارهای پسندیده ریاه منما) به کسیکه بتوبدی کرده است نیکی کن) رهمنوی میکند.

اخيراً شريعت قرآنی نازل گردیده هر دو نوع از محسن اخلاقی را که در تو راه و انجيل مذکور بود تأييد و تصديق نموده بپروان خوبش را به عملی ساختن آن مامور ميساز دمیگويد (هر آئينه خداوند بعنه و احسان امره يكند، و اندازه تائير هر کدام از آن دو محسن اخلاقی را برای اصلاح اخلاق بشر بيان نموده فاضل را از مفضول تمیز هيدهد و نیز میگويد (و باداش بدی مانند آن بدی و اسلات است پس کسي که عغون نماید و به اصلاح بدی بکو- دا جر او را خداوند البته هيده دواگر جزا داديد پس جزاء دهيد به آن جزاء و عذاب که معدب به آن شدید و هر آئينه اگر صبر نموديد خواه صبر نیکو تراست برای صبر گفته شد کان)

بعداً قرآن تيز قدمی فرانث از آن دو میگذرد و بعضی چيزهای جدیدی را که بر آداب و سلوک بشر تابير بازی دارد علاوه میگذرد روش نیک و حسن سلوك مانند آداب سلام و استیدان و آداب مجالسه و آداب گفتار را برای اهتمامی بشر تو سیم میگذرد - چنانچه خدای متعال به آنها بندگان خود را در سوره های نور - حجرات ، و هجادله ارشاد می نماید .

اين يكی از امثله جمع شرایع سماوي است که بين مد او هت بحکم سما بق و عملی نمودن حکم جديده هوافق عصر جمع هيگنند - هيئت و ان امثله زياری برای جمع شدن شرایع سماوي بيان کرده ولی از جهت ضيق تمام بر آن مقدار اكتفاء هی نمائيم .

شرایع سماوي نسبت به اساس دن و اخلاق چون خشت های ترکیب با فئه بناء است - و خشت اخیر سبب تکمیل بناء و وسیله تقوه و آبادی تعمیر و باعث دوام ار کان بناء میگردد - و دین همین اسلام تيز نظر به ادیان سابقه چون خشت اخیر تعمیر بوده از هر ناحیه سبب تکمیل دین موضوعه الهی گردیده است . چنانچه خداوند تبارک و تعالی در توصیف پیغمبر آخر الزمان هیگو یده آورد آنچه را که حق است و راست پند است حقیقت نبوت پیامبران را

همچنین رسول الله عليه الصلاة والسلام رسالتهاي سماوي را مقرر ون بحقیقت تصویر نموده هيگويد (صفت من و صفت پیامبر ان یشین مثل صفت شخصی است

که عمارتی را بنا مینماید و در تدقیق و تزئین تمام مواضع آن بقدر طاقت بشری میگوشد - ولی مقدار یک خشت از آنرا بدون نقش و زینت دادن باقی میگذارد - هردم آنرا میبینند و از وضعیت آن به تحریر میروند و می گویند: کا شکی خشتم درین موضع نصب میشد تا سبب کمال زیبائی تعمیر را بارمی آورد - پس من آن خشتم و من آخرین پیامبران میباشم)

از بیانات گذشته آشکارا میگردد که شرایع سماوی سیاست حکمت آمیز عنایت پروردگاری است که برای تربیه تدریجی بشر که اسباب اسنقرار و ثبات آنها را در برابر مشاکل حیاتی فراهم می آرد تعیین گردیده .

چون نگارش خود را در باره هر حمله او ل به انتظام و سانید یسم بناء ابته بیسان هر حمله تا نی میپردازیم هر حمله او ل کیفیت اعلان قرآن را درباره تصدیق کتابهای سماوی سابقه نگاشیتم حالا صفت دیگری در کیفیت اعلان آن می افزاییم و آن عبارت از اعلان قرآن است که حافظ و نگهدار کتب سماوی سابقه میباشد و تعهد و نگهداری تقاضا میکند که حکتاج آخیر تنها به تأیید احکام کتب سابقه اکتفاء ننماید بلکه از چیزهای دخیلی که بر اساس دین تیشه میزند نیز جلو گیری نماید و به اظهار و عملی ساختن حقائقی که از احکام کتب سابقه پوشیده شده اقدام نماید بناء زائل ساختن احکام زائد و ما نع ساختن کسی که دعوی می نماید که این احکام در کتب سماوی سابقه موجود میباشد که در حقیقت از آن نبوده و نیست از مهمات واجب الایقاء قرآن عظیم الشأن میباشد . از آنجهت خدای عزوجل می فرماید (بگوییں بیاورید تورات را تلاوت کنید آنرا اگر هستید راست گویان در ادعاء خویش) چنانچه بیان تودن احکام کتب سابقه که پیروان آنها آنرا محو و زائل ساخته اند از مهمات قرآن است بناء خدای متعال می فرماید (ای اهل کتاب به تحقیق آمد بشما پیامبر ما که بیان می کند برای شما بسیاری از آنچه را که پوشیده بودید از احکام کتاب)

خلاصه این است که دین مبین اسلام در برابر ادیان سماوی دیگر در مرحله اول موقف تصدیق را دارا نمود - و قف آن در برابر آنها

در مرحله دوم یعنی بعد از آنکه زمان زیاد بر آنها نمود بق چیز های که با اینجا مرتبط و دست تحریف و تبدیل بر آنها چهره شده و صحیح بعضی احکامی است که در ادوار مختلف تحریف و تعدیل گردیده.

از علائم واضحه عقیده اسلامی انصاف و حق بینی است زیرا دین مقدس اسلام پیروان خویش را بحق بینی و انصاف مامور میسازد و برای شان خاطر نشان میکند که احکام را بدون دلیل، کور کورانه قبول و انکار نمیکند بلکه قبول و تردید ایشان مبنی بر اساس صحیح حق بینی و انصاف باشد.

دین اسلام تنها به ادیان سماوی به گاه حق بینی و انصاف نظر میکند بلکه به شرایع و دینات ساخته بشری نیز به نظر حق بینی و انصاف نگاه نموده اعمال نیکو و پسندیده را ازان برای عملی ساختن پیرو انتخاب نموده واعمال و ذیله آنرا معحو و تابود قرار میدهد.

موقف دین مبین اسلام را نسبت به ادیان سماوی از نقصه نظر علمی بیان نمودیم حال از موقف دین اسلام در برابر ادیان سماوی از حیث نظر عمل بیان میداریم.

آیا دین اسلام در برابر پیروان ادیان دیگر در موقف سکوت واقع میباشد و آیا از بیان اعمال پسندیده و ناپسند آنها چشم میبیوشد و به امر حقيقة که برای آنها مقدر شده استفاده میکند و یامنزلت شخص مسلحی را داراست تاروی زمین را از شرک و هشتر کین پاک بسازد.

برخی از نویسندهای غربی مانند گوبیه وغیره هائند شق اول سوال قول کردند اند و ما نظریه اورا که در کتاب و احلاق عادت مسلمانان مینگارد بطور تندکار نقل میکنیم:

وی میگوید «هر آئینه مسلم خرد بین و انانی است زیرا دین اسلام وی را بخود پسندی و تکبر تشویق میکند و هیچگاه مسلمان از گمراهی و هدایت دیگران متأثر نمیگردد».

آیا اکثر نویسندهای غرب شق دوم سوال قول نموده میگویند که: «دین اسلام میخواهد بزور شمشیر عقايد خود را بر دیگران تحمل نماید بنگاه ایشان

اسلام و قرآن پیروان خود را به افگیندن سرهای کفار مأمور می‌سازد اما اگر به نظر انصف و حقیقت خواهی به گفتار ایشان بنگریم هر دو فرقه در ترسیم موقف اسلام از حقیقت دور رفته اند زیرا دین مبین اسلام تنها بحفظ موقعیت خود را کنایه نمی‌کند بلکه رهنمودن مردم را سوی حق رکن اساس و اصلی اسلام میداند و نشاط دعوت کنندگان را در هر زمان و مکان فرض دائمی اسلام قرار میدهد چنان‌چه خدای متعال نبی بر گزیده اش را تبلیغ قرآن و احکام آن مأمور نموده می‌گوید.

(جهاد بزرگ نمایا ایشان توسط تبلیغ قرآن) و نیز میفرماید کیست نیکو تو را آنکه بسوی خدا میخواند و قرآن رسنه گاری و نجات را برای دعوت کنندگان بخدا وقف نموده می‌گوید: و باشد جماعتی از شما که دعوت بسوی خیر نماید وامر بالمعروف و نهی از منکر را وظیفه لازمه خویش داند و آنگروه از جمله رستگاران اند و نیز میفرماید (هر آینه انسان در زیان است مگر کسانی که ایمان آورند و کارهای شایسته نمودند و توصیه نمودند یکدیگر را بحق و بردۀ باری) ولائتن اسلام در عین حال مثل گمان و نظریه توده دیگر نویسنده‌گان غربی هم نیست زیرا هدف قرآن این نیست که خواه مخواه تمام بشر پیر وی از آن نمایند و اسلام دین یگانه عالمی باشد.

نبی اسلام صلی الله علیه وسلم اولین کسی است به ناکامی آنکه میخواهد دینی را دین عالمی بگرداند اعتراف می‌نماید البته کوشش بدینکوه امر کوشش بی معنا است و کسی که بتوحید دیانت می‌کوشد با اراده او تعال منازعه می‌کند و باست جاریه خدائی می‌جنگد خدای متعال می‌فرماید (و اگر بخواهد پروردگار تو هر آینه می‌گردداند مردم را توده و جمیعت متجد و همیشه در اختلاف میباشند) و نیز میفرماید (بسیاری از مردم اگر چه حریص بایمان شان باشی نیستند ایمان آرنند) کان و نیز میفرماید و اگر بخواهد پروردگار تو هر آینه ایمان می‌آورد تمام آنایی که در روی زمین اند پس آیانو مجبور می‌سازی مردم را تا اینکه ایمان آرنند و نیز میفرماید (بتحقیق توهدايت و رهنمایی نموده نمیتوانی کسیرا که دوست داری ولا کن خداوند رهنمایی می‌کند کسیرا که بخواهد) از اینجا قاعده عامه و محدمة

قرآن که عبارت از حریت هر دم در عقیده شان است نشات میکند خدای جل جلاله هیفرماید (اجبار در دین نیست) از آن جهت طریق دعوت بحق را قرآن برای بیروان خویش چنین ترسیم میکند (دعوت کن بسوی پروردگارت بعلم و بتوسط کلام موافق حق و نصیحت نیکو) یعنی طریق دعوت بسوی حق اینست که دعوت حجت و دلیل قوی داشته بنرمی و به سخن جالب صورت بگیرد و قلب سامع را برای شنیدن و گوش دادن موعظه معطوف کند.

خوشبختانه اسلام باهمه این قواعد بموقف معلمی بعد از ارشاد اکتفاء ننموده بلکه ناصحین و دعوت کنندگان را بپرداشتن قدم فراز و ادار میسازد و آنها را به تکریم انسانیت غیر هسلمین نیز مجبور می نماید.

علاوه قرآن پیروان خود را بشی پر افتخار دیگری ارشاد نموده و آنها را به معامله نیکو بایت پرستان نیز مأمور میسازد مثلاً در سوره توبه خدا ای متعال برای هدایت بندگان خویش هیفرماید و اگر آمن بخواهد کسی از مشرکین از نزد تو پس آمن بده برای وی تا که بشنوید کلام خدا «قرآن» را بعد از آن برسان او را در مکان امنش) در آنچه فوق خدای متعال مارا تنها بجمع‌آوری مشرکین موظف نمی‌سازد بلکه خوشبختانه به نیکوئی قیمت داری که عیارات از حفظ آمن آنها است مأمور هیگر داند یعنی اگر آنها بسوی ماهناه آرند بر معا خدا ای متعال واجب میگرداند که ما آنها را تاجی اصلی شان بر سانیم و از خطرات و تکالیف ناگوار راه ایشان را نجات بخشیم

آیا قانونی را از قوانین امر و زنی قریب بعدل و حریص به تو حمید و یگانه گی
ملل از قواعد اسلامی که مسلمین را بحمایة جان و مال و شرف غیر مسلمین مامور
ساخته و بحقوق آنها از حیث حریت عقیده و ... و غیره اعتراف هی تماشد نشان
داده میتوانید؟ هرگز نمیتوانیم قانونی را چون قوانین اسلامی که غیر مسلم را
در تمام حقوق مانند حریت عقیده و حمایت مال، جان و شرف و عدل و رحمت برابر
مسلمان میگرداند و میگوید «اهم مالا و علیهم ماعلیتاء شان دهیم» و ایزقواعده را
مکملتر از قواعد دین میبین اسلام که برای قوم و تحقق رابطه مسلمین با پیروان ادیان

دیگر از قوانین اصلاحی دین مبین اسلام پیروی نمی‌نمایند معامله صلح را چون کافی نمیدانند بلکه برای مسلمین خاطر نشان می‌کنند که خدای متعال آنها را از معامله با کفار چون معامله مسلمین باز نمیدارد بلکه آنها را بر حمّت و لطف و عدل و احسان با آنها تشویق می‌کنند مثلاً می‌گویند باز نمیدارد شمارا خداوند تعالی از نیکی و عدل در برابر کسانی که باشما در دین جهاد نمودند و شمارا از دیار تان خارج نساختند.

چیزی را که مادر بیان موافق عملی دین اسلام در برابر ادیان سماوی دیگر بیان داشتیم البته تمام موافق عملی دین اسلام را در برابر آنها محتوی نیست لذا کلمه مختصری را که محتوی تمام موافق عملی دین اسلام در برابر ادیان دیگر باشد ذکر نموده و از جهت ضيق مقام بان اکتفا نماییم :-

دین اسلام دست تعاون و همدردی را در برابر پیروان ادیان دیگر برای پیاداشتن عدل و انتشار امنیت و آرامی و نگهداری جان و مال و شرف آنها در از می‌کنند و دقیقه از کمک و معاونت با آنها نزد ضرر و رت فرو گذاشت نمی‌کنند - چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم درین باره می‌فرماید (قسم بخدا است نمی‌خواهد از من قریش کاری را که با آن صلة رحم قائم و مسئولیت‌ها بزرگ همیشود می‌کسر هید: ام برای شان آنرا).

این اساس تعاون و همدردی عالم اسلام است که پیغمبر هسلمین برای اهتدای پیروان خویش بیان می‌دارد .
«بیان»

مآخذ :

تاریخ التربیه الایلامیه

مترجم :

عبدالاوهاب سایی

اسلام او فکلیم

د علم د طالب لپاره گوچونه

میخ کی لدی شخنه چه دبورتنی عنوان په اطراف کې خبری و ڪے په دحضرت رسول (ص) یوقول راویو چه وائی : «لاینال العلم براغة الجسم» یعنی علم په راحت دجسم سره نه حاصلیبزی او همدارنگه فرمائی : خوکچه دعلم لپاره سفر کوی دخدای په لاره مجاهد دی او که خوک په سفر کی مړشی چه طلب دعلم کوی هغه شهید دی »

د حضرت رسول اکرم (ص) دغه دستورونه چه دعلم په تحصیل اسلامی تو انه تشویقوی او دعلم دتحصیل په لاره دواړو مشکلاتو او تکالیفو تحلیل آسان بنکاره کوی په گرده اسلامیه نېږي . کې خپاره شول او په زړونو کې قی تائیر و کړه او ده ګه وخت شاعرانو همدغه معانی پېڅلوا شعارو کې راویو بی . همدارنگه اصفهانی وائی چه علم او پوهه په پستو مالوچو او توده پرستن کې نهزاده کېبزی - ابن جماعتہ وائی د متعلم باید دعلم دتحصیل په لاره کښی دېرزیار و باسی او خپل زړه په نورو اموراتو مشغول نه کړی نولدی کېله په خوانیو د طالب العلم لپاره داغوره ګنډی وه چه دعلم . تحصیل لپاره دخیل کور او وطن خنځه خان لري کړی ځسکه چه کېله فسکر متلا شی او پریشان وی د حقائقو له درک خنځه عاجزه پاتی کېبزی .

ابن الدرداء وائی که چیری دکوم آیت په تفسیر او ترجمه چا پوه ۱۰ ڪړم او خبرشوم چه په فلانی خمای کښی په هغه خوک پوهیبزی هر خومره چه لري وی خواه منخوا به هغه خمای ته ورشم او کوچ به و کړم شعبي وائی : که خوک له شام خنځه ترعینه پوری سفر و کړی او د حکمت یوه کلمه زده ڪړی زه به ونه وايم چه سفر ټی ټی بی فائدی وو .

اسلامی طالبانو او دعلم او معرفت پتنگه انو دی دعوت ته لييک ووييل او دعلم دتحصیل لپاره ټی ڪوچونه شروع کړل او ددي سڀخلی مقصد لپاره دیوی لته

خنخه بلی ته او بیو هیواد خنی بل هیوادته و کوچیدل، که خ.ه.ه م په هغه وخت
کبی سفرونه دیر گران و او له یو خای خنخه بل خای ته نگ دیر دبرونه او مشکلات
در لودل خو سره ددی هم دوی خاننه خاننه یادلی دلی و کوچیدل او دعلم لپاره
ئی خپل کور، کهول او دهستو گنی خایونه پرینبودل او تو له اسلامی نهی دهغوي
په نظر کی یرشانته بشکاری له نه عراقی په شام کی او نه اندلسی په مصر کی خان
مسافر گانه بلکه دعلم دتحصیل لپاره ئی هر هیواد خپل هیواد او هره خو نه ئی
خپله فونه گپله.

علامه ابن خلدون دعلمی سفرونو په باره داسی وائی: «علم لپاره سفر مفیدشی دی
حکمه چه دبشر علم او بوهه دسفر دلاری خنخه به او دعلم او معرفت کسب دسفر دلاری خنخه
دیر گهور او قوی دی حکمه چه په سفر کی دیر استاذان او دفن ماهران پیدا کیزی چه
په مختلفو علوم او فنو نو کی لاس لری او داستاذانو او مختلفیصینو کشترا طالب
ددیرو علوم او دتدریس مختلفو طریقو سره آشنا کوی.

که اسلامی تواریخ مطانعه کپرونو خر گنده هشی چه دعلم دطلب لپاره کوچونه
او سفرو نود اسلامی لمپی پیپر بو خنخه شوی دی او همدار نگه اصحاب کرام دنی
په مختلفو گوتو نو کی داسلامی دین درویج او تبلیغ لپاره خپاره شوی وو او په
هفو ممالکو کو چه داسلامی سلطی لاندی راغلی و خلکو ته ئی آسمانی قوانین
او دینی مبادی بیانو اوهربو له هغوي خنخه په په کوم مملکت کی ددین دتعلیم لپاره
مکلف شوی و علمی او دینی مرکزونه ئی پر ایتی وو چه دنونی په یوں ئی
لاسی لی چکو.

عبدالله بن عمر	په مدینه کی
عبدالله بن عباس	په مکه کی
عبدالله بن مسعود	په کوفه کن
معاذ بن جبل	په یمن کی
ابی موسی اشعری	په بصره کی
عبدالله بن عمر و بن العاص	په مصر کی

او هر یوله دوی خنخه په دغۇ ئایاپکى تعلیمی مدارس بېرتە كېرل چە دېپروانو خاوندان شول بلە داچە دحضرت رسول(ص) خنخا بو خومحمد دو كسا نواحدىت روایت كېرى وو نو خرنگە چە دمسامانا نو سره دحضرت محمد(ص) دا حادىث داوري دلو دېرە علاقە وە نسودەھە‌وی بىسى بەئى ھەشەكولە چە دعلم خنخە قى نفع و اخلى او هەنە احادىث ترى زدە كېرى چە لە هەنە صل الله علیه و آله و سلم خنخە قى اورىدىلى وو مگر ھە وخت چە دوھەمە طبقة منع تە راغلە نو بىدى وخت كى دىۋى او بىلى طبقي ترمنع دېر اختلاف لىدە كىيدە خىكە چە ددوی پە امىيوا او ذوقونو كى شىكارە تفاوت مو جود و چا دتفسير القرآن سره علاقە پىدا كىرە د چا منع احادىثو تە شوھ چا دعلم الكلام اورى تە توجە و كەرە او چا پە فقە كى تېھر پىدا كەرە او مونىز لاندى ددى، دلى ئۆمىيا لى او متىجىر علماء يادوو:

پە كوفە كى	سعید بن المسبب	پە مەدینە كى
پە سورىيە كى	عطاء بن رباح	پە مەكە كى
مكحول	عطاء بن عيسى	پە قبا كى
پە يمن كى	ر بيعة الرأى	پە يمامە كى
طاۋوس	يعى بن كثیر	پە يماھە كى
پە يمانە كى	عطا بن عبد الله خراسانى پە خراسان كى	پە مصر كى
پە بصرە كى	يزيد بن ابي حبيب	پە بصرى

پس لە هەنە خنخە د طالب ارزىشت او قىمت د سەررنو او استادانو د شەمير بە اعتبار سره وو يعنى هر خومەرە چە بە چا دعلم دھاصلۇ لېپارە دېر سفرونە كېرى وو دقدار پە ستر گە بە ورتە كىتل كىيدە او خومەرە چە بە ئى لە دېر و استاذانو خنخە سېقۇنە ويلى وو پەولس كى بە داھىيت خېشتن وو.

نو دى شى ھەم پە و گپو دېر زيات تائىر و كېرە او طالبانو بە دەمچىشىر او سىيالى پە تو گە د علم د طلب لېپارە لرى لرى ئایاپنوتە سفرونە كول او بە سفركى بە ئى چىرە مودە تېرولە باید ذكىر كېرە چە، البتە دا سفرونە او كەنچە چونە يوانخى دىينى او مەذهبى علومو پورى منحصر، وو بلکە مەحصلىنۇ بە دەۋىبى د گرامر او فلسەنى، حكىمت، طب او نورو فنونو تحصىل كاوه.

پروفېسەر فيچلسون ددى كۈچۈن بە حقلە داسى وائى دعلم او معرفت مشتاقا نو پە دېر شوق او ذرق سره دعلم د طلب لېپارە لرى لرى مەلکەتكۈنوتە سفرونە كول

او پس له هجه خخه به بیتره خپلوه یواد نو ته را گرziدل اکه چه مچمچی دخوبه شاتو سره بیتره راو گرziپس له هجه خخه به چلی چلی خلکدوی ته راتلل او دهفوی دمعلو ماتو ا و تسبه علو مـو خخه به ئی استفاده کـولـه ا و کـله کـله پـه دـوـی دـبـرـدـیـسـیـه او سـفـرـدـ دـوـرـیـ خـخـهـ وـرـوـسـتـهـ دـبـرـ کـسـتاـ بـونـهـ تـاـ لـیـفـولـ چـهـ او سـینـوـ تـأـلـیـفـاتـوـ سـرـهـ پـورـهـ مـشاـبـهـتـ لـرـیـ پـهـ حـقـیـقـتـ کـیـ هـمـاـغـهـ کـسـتاـ بـونـهـ دـاـوـسـنـیـ وـ عـلـوـمـ اوـ فـنـوـ نـوـ اـسـاـسـاتـ اوـ دـنـنـیـ بـوـهـانـوـ گـهـ قـوـرـمـ رـاجـعـ کـنـلـ کـیـزـیـ . دـمـثـالـ پـهـ توـ گـهـ لـانـدـیـ بـعـضـیـ وـرـوـکـیـ نـقـلـوـنـهـ رـاـ دـرـ وـ چـهـ موـ نـبـزـدـ هـجـهـ وـ خـتـ دـمـتـلـمـینـوـ دـذـوقـ اوـ نـشـاطـ اوـ دـعـلـمـ دـعـلـاقـیـ خـخـهـ پـورـهـ خـبـرـوـیـ :

پیام حق

جابر بن عبد الله انصاری واوریده چه عبد الله بن أنس الجهنی درسول الله (ص) خخه یو حدیث او زیدی دی نو یو آس ئی واخت او دعبد الله دکنلو پیاره دمصر په اوری رهی شو تر خو چه ئی هجه ولیده او حدیث ئی تری واو ریده جابر خو دومره کولی شو چه دخپل سفر پیاره یو آس واخلی مگر دیر خلک و وچه د آس په آخسنلو توان نه رسیده نو پخپل پبنو به ئی او ز دی لاری لنیه ولی او علم پسی په گرziدل .

یحیی بن یحیی لیثی په قرطبه کی پیدا او مشرق ته فی رحلت و کره تر خو مسو طسانی د انس بن مـائـلـ خـخـهـ واـورـیدـهـ بـیـاـمـکـیـ تـهـ لـاـمـ چـهـ هـلـتـهـ ئـیـ لـهـ سـفـیـانـ بنـ عـنـیـهـ خـخـهـ واـورـیدـهـ اوـ لـهـ هـجـهـ خـخـهـ وـرـوـسـتـهـ ئـیـ دـمـصـرـ کـیـ دـلـیـثـ بنـ سـعـدـ اوـ عـبـدـالـلـهـ بنـ وـهـبـ اوـ عـبـدـالـرـحـمـنـ بنـ قـاسـمـ خـخـهـ واـورـیدـهـ پـسـ لـهـ هـجـهـ نـوـ بـیـرـتـهـ اـنـدـلـسـ تـهـ وـ گـرـزـیدـهـ .

امام بخاری (۲۶۵ هـ) دصحیحه احادیثو دقو لولو لپاره بلخ ، مرو ، نیشاپور ، بغداد ، بصره ، کوفه ، مکه ، مدینه ، مصر ، دمشق او نورخایونه و اهول او خپماره شوی احادیث ئی راغونیه کپل چه پدی سفر کی ئی (۱۶) کاله تیر کپل او دیر مشقات او ریرونیه ئی ولیدل .

سهیل بن عبد الله التستری چه له و چه کتو به په سبق و یلو شروع و کره او په عملی طبقه و کی گـیـوـنـ کـاـوـهـ خـخـهـ وـخـتـ چـهـ دـیـاـوـ لـسـ کـلـنـ شـوـ نـوـ پـهـ یـوـهـ علمی مـسـأـلـ کـبـیـ ئـیـ شـکـ بـیدـاـ شـوـ چـهـ چـاـخـوـابـ وـرـنـهـ کـرـهـ نـوـلـهـ خـپـلـیـ کـوـرـنـیـ خـخـهـ ئـیـ اـجـازـهـ وـغـوـبـنـهـ چـهـ دـدـیـ مـسـالـیـ دـحـلـ لـپـاـرـهـ بـصـرـیـ تـهـ لـاـپـشـیـ

نو هلتنه لار او دهنه خای دعلم او و خخنه ئى پونتنە و كىرە خو سره لدى ئى هم شك و نه ووت نو عبان آه ديو عالم پسى چه ابي حبيب حمزه بن عبد الله نو ميد و لار او پونتنە ئى ترينه و كىرە چه هغه ورته قناعت بخش خواب ور كىرە نو هغه ئى خوشب نو او تردد يرى هو دى ورسه او سиде .

سيد أمين على بروني در حملت به باره كى داسى ليكى ، بير ونى يو خراسانى وؤچه دلصان محمود غزنوی او سلطان مسعود په وخت كى ئى نشات كپرى وو او دعلم لپاره هند كېتى پيره موده تيره كپه او ز دسفر و كپه او پدى او ز دموده كى بى : هند بىه خاوره كى دهنديانو سره كېيىزوندون و كپه دهغوي داخلاقو عنە ناتو، كلتور او فرهنگ سره آشنا شو هندى عاوم ، ادب او فلسفة ئى ولو ستاه او بىائى دهندي په جغرا فيه كى په پلهنه شروع و كپه او خپل واژه معلومات به يولوي كتاب كى راغۇ نە كېرل .

پەھر حال . طالبانو بى دعلم دطلب لپاره لوى او مشهورو مشهه رو و استادا نو آه سفرو ، كول تر هغه چە چەدھجرى، پىنجى پېرى دىنيما ئى ھە دوهەم بىخە كى يەوى سادلى ددى سفرو نو پەتىرو يچ كى پوره تأ ئير و كپه او هغه داسلامى مدار سو د تأسيس شيخه عبارت رى چەپه خىنۇ اسلامى ممالتو كى د طالبانو لپاره مدارسى پىرانستاي شوي چە بىوع، لمانو او ماھر داستادانو بەپە كى تدریس كىا و نولدى كېبلە بە طابان دلرى لرى خابو نو شيخه داستفادى لپاره هغوي تە را تمل . او له هغۇ شيخه بەئى دىنى، مذهبى علمو اخلاقى، ترىيوي امور، حكمت، فلسفة، طب، تارىخ، جغرافىيە، منطق او داسى نور و علومو كى تحقیقات كول او له هغۇ شيخه بە هرچا بېتىنى كولى، او بە دىروجى بىلتوکى بە گۈزى دەداچەلەكتابونو او استادانو شيخه ئى استفادە بلکە تعلم او استفادە ئى پەچىلۇ مشاهدانو او تحقیقات او متىكى دە او بە نتىجه كىسى بە ئى اه خېنۇ معلو ماتو شيخه كىتابونە تالىقىلۇ چە د را تلۇنكى نسل لپاره لوى ذخیرى و كىر زىدى او هغه كىتابو نە داوسىنى بېرى دا استادانو او شاگردانو مەممە مرجمع كەل كېمىزى چەدھغۇ دجملى شيخه يەقۇمىي اصطخرى، مقدسى ابن حوقل، ناصىرخسرو ، ابن جبیر ياقوت او ابن بطوطه هم دى . او بىاد سفر و نو آسا نيتا، او دو گەپرو پېرى گىذا رى چە ورسه كېيدل دغە شيان لا دعلم او فن تشویق زىياد كپه مو نېز دمثال پە دول دا بن بطور دسفر خولىي هەنى دا آخلو :

ابن بطوطه وائی «خ» وخت چه دعراق بونخای ته لارم نوشريف حسین چه هلته والی وو زهونبزه بر احترام او کرام و کره او خ وخت چه سیواسل «بیوی بلی هرافقی منطقی»، ته لارم و نوجبلی میلما نه کپو چه مونبزه هم میل مستیا قبوله کره بس له هفه به نور و دیر و خلکو راخنخه غوبنته کوا چه ده فوی سره لار شونو خرنگه چه مونبزه دبل چاسره وعده دارو ده فوی خنخه به مو معذرت غوبنت او ده رچا کره به چه میلما نه وو دیر به خوشحاله وو ره فه هیوادا هیر مونبزه بیو آس اود بیس و همیانه را او استوله او به هفه ولايت کی فو خپل نائب الحکمره نه هدایت و کپه زه مونبز دیر قدر او عزت و کپه او دلاری تو بزه را کپه بیاد بیر کی کلمی ته لار و هلته مو بیوه سپری و لیده چه دخبل میله دار بوبنته موتربی و کپه هفه وو بیل: رازی چه هلته مو بوزم نوور سره شو چه ومو گتل هفه خپل کور ته بو تلو نوشیه مو هلته تیره کپه او بله ورخ دخبل میله دار خونی ته لار و په آخره حکی خپل بحث ته په هفو نصائحو خاتمه ور کوو کوم چه به علماء او استاذانو خبلوشا گردانو ته دوطن دتللو به وخت کی کول:

خه وقت چه، لاهبو خنیفه خنخه ده فه شا گرد (یوسف بن خالد السمتی) دخبل و طن (بصری) ته دتگ اجازه و غوبنتله نوور تاوی و بیل، تره فه پوری مه زه چه زه تانه یو خو خبری و کرم چه ده فه به هفتاضی سره تگ و کپه تر خو چه علم ستاد زینت سبب و گرزی او خلق له تاسره مینه پیدا کپه نه چه دینمنی در سره شروع کپه نویوسف بیوه ورخ صبر و کپه چه پس لاه غنه ابو خنیفه (رح) دتگ اجازه ور لاه ور کپه او ور ته وو بیل:

خه وخت چه ته بصری ته لارشی او خوک سنا ستری مشی ته راسی او حق دی و بیز ای نوهر رچا ته دشخصیت یه اندازه گوره د شرف دخاوندانو اکرام و کپه، دبوهی او علم دخنیه تا نو تعظیم و کپه، دشیو خواو زه و کسان او احترام و کپه، دکلمی و گنگو علمی مرا کرو او نور و خایو نوسره نژدی والی پیدا کپه، دنبو خویونو دخاوندا نو او فاضلانو سره صحبت و کپه، پادشاه ته په سیک نظرمه گوره او هفسی خبری مه کوه چه سنا دضرر سبب و گرزی، دچا دعوت مه قبلو او دچا هدیه او تحفه مه اخله میله، پاله او دودی ور کوه لخکه چه پخیل سپری هی خشکله دعزت خاوند کیدلی نه شی ده فه کسانو لیدلو ته زه چه ستالیدلو نه رازی او هم هفه چانه چه تانه نه رازی ده رچا سره بنه کوچه تاسره ئی بنه کپه دی که بد وعفو و غواصه او په نیک کسار سره

امر کوه ، که له دوستانو خونه دی خوک ناروغ شی پوشتنی ته ئى ورزه . ـ که له دوستانو اوو گپو خونه مؤخوك دیرموده و نه ليدل نو پوشتنە ئى و کره . که خە هم چە هفوی ته پریسنى ئى خوتە ئى مه پریزدە هغە خوک چە له تاخخە ئى خپل روابط شلو لى دى ته ئى بىرتە قىنگ كىرە چە خوک درتە ردشى احترام ئى و کرە او كە خوک درلرە ضرر ورسوی وي نسبە ، خفە خوشحالە كىرە او كە چادرخونه كومك وغۇستە مرستە ورسە و كرە ، كە كوم علمى مەھفل تە لا يئى اوچاستا دخېرە مخالفت غورە كىرە نوته ورسە مخالفت مە ـ كە چادرخونه دى كومى مسالى پوشتنە و كرە نوھىسى خوابور تە ووايە چە هغە پرى پوهىزى او بىاورتە و وايە پدى كى بلە خبرە هم شتە نوھە شى ورتە و وايە چە تە پرى پوهىزى او ترەھە پورى چە پوهىزى هفوی ستا دراي سرە موافقە لرى ، خپلە خبرە بە پە دليل سرە نابتوى ، دخللىكىو لپارە هغە شى خوبىوھ چە هفوی ئى دخان لپارە خوبىوھ . (۱)

(۱) داھىيەت داستانىل يە جامعە كى غونىدە موجود دى .

درى شىيان دىسپى دنجات سبب كەنل كىيىدى او درى شىيان دھە دھلاكت موجب دى هغە چە نجات ور كەنلىكى دى دادى : پە سېكاريە او پەتكىن داللە تعالى شىخە وير يدل ، دشتمنە مرە اقتصاد كول ، او دخوشالىر او دقەر پەھوخت كىنلى پە عدالت سرە حكىم كول دى اوھە چە دھلاكت سبب كىنلى دادى ، دېخلى اطاعت ، دتقانىانو متابعت او ئىخانمى .

« حديث »



آنکه مشاهده هبذا تغیر و اثبات خدا

آنچه قابل فهم و ادراک از عالم آنونی ماست بهماده وقوه وابسته است ما از تفکر در مبدأ ، تغیر پی میبریم که قوه بیرون از ماده موجود است که می تواند مبدأ تغیر آید زیرا تغیرات جهان تماماً از حرکت نشأت مینماید و حرکت زاده قوه است آیا قوه که باعث بر تولید حرکت و مبداء تغیر است در کجاست ؟ پیش از ینکه وجود قوه را بیرون وبا درون ماده اثبات کنیم بهتر است بفهمیم که اگر ماده هنحرک بود نیروی دیگری او را هانع از حرکت نشد تا زمان نامتناهی بحر کت خود ادامه میدهد و اگر ساکن بود نیز بدون کدام نیرو از خارج ابد ا حرکت نحوه اهد کرد این مسئله خیلی مسلم است و کسیر امجال انکار ازان باقی نمی ماند مالاز تحلیل این مسئله (قابلیت جبر و عطالت) میفهمیم که قوه درونی هاده در حرکت و سکون آن هیچگونه تاثیری ندارد این ماده (مثلًاً) زمین در حرکت خود وابسته به نیروی خارجی است آیا آن نیروی خارج (محرك) در کجاست ؟ در بدینظر چنین بنظر میخورد که در ماده محرك (زمین) از خود آن ماده بصراحت گفته می توانیم که قوه محرك که در ماده محرك (زمین) از خود آن ماده نیست زیرا پیش از ینکه ماده هنحرک از ماده محرك متاثر گردد (یعنی حرکت نماید) ضرور است که همان تا نیز (حرکت) در محرك پیشتر از هنحرک بروز نماید یعنی تغیری که در تحریر که بروز وظهور مینماید باید پیشتر در محرك که بوجود آید . و طوری که گفتیم قوه ماده (محرك) بیرونی بود و گاهی درونی نمی باشد زیرا قوه که درون ماده محرك است در تأثیر آن (قبول حرکت و تغیر) هیچگونه تاثیری

ندارد اگر ماده محرکه در حرکت و سکون خرد بی نیاز از نیروی بیرونی باشد طبعاً هر ماده (متحرک) هم ممین خاصیت را دارا خواهد بود چون ماده متحرک که در حرکت خود محتاج به نیروی بیرونیست لذا محرک نیز بواسطه تاثیر (حرکت پیش از متحرک) خویش به نیروی بیرونی نیازمند است آن نیروی بیرونی بی زاده هیچ یک از مواد نبوده زیرا نه مادی است و نه در درون ماده است میں بجرات کفته می توانیم که یک نیروی غیر مولد از ماده موجود است که همه مواد را بحرکت آورده اساس تغیر را در سراسر دنیای مادی بوجود می آورد و یعنی آنهم خدا است اگر مهتاب را بگوئیم زمین را چه در و میدهد؟ می گوئیم آفتاب زمین را بحرکت آورده دور میدهد باز اگر پرسیده شود که آفتاب برای کدام نیرو متحرک ساخته مجبوراً می گوئیم ستاره روشن و بزرگ موسوم به (ویکا) آنرا بحرکت آورده است تا هنوز معلوم نیست که (ویکا) را چه نیرویی اداره مینماید مقصود ازین تمثیل این بود که معتقد باشیم باید هر محرک پیشتر از متحرک قبول (تاثیر) هی نماید محال است که زمین ساکن باشد و مهتاب حرکت نماید و با آفتاب ساکن باشد و زمین متحرک.

اخیراً با این نتیجه میرسیم که حرکت محرک و متحرک (ماده موثر و تاثیر) هر دو محاکوم قوای غیر مادی است که در حرکت یک قدره تا کمکشا نهاده موثر است.

نگرچه موضوع اثبات خدا را در مقام دیگری هم تحت عنوان (روشنترین دلیل بر وجود خدا) ضمن تبدیل غذا بخون نوشته بودم مگر استدلا از حرکت بوجود خدا شامل کلیه مواد عالم بوده و عمومیت بیشتری دارد علاوه برین داشتمان بزرگی مانند مردم یونان حرکت را بر اثبات خدا دلیل نگرفته اند من هم خواستم تابا حترام آنها حرکت را تحلیل و بوجود خدا استدلال بگیرم و تا جایی که میدانم طرق تحلیل من با آنها متفاوت است. «پیابان»

د مهمنون خبرنه او ایکنه .

دا لامی نهی ناهتو فیلسوف

اما رازی رح

دانه‌می هیلادی پیری په سر کی داسلامی نقاوت په زنا کی داسی شخصیتونه وزبزیدل چه دهغوي تأیيفونه دو لسمی پیری پوری د مستقیمی استفادی وړو خرنکه چه ده ګردو پوهانو بیو ګرافی شه آسان کارندی نودخینو پوهانو سوانح لیکلولته می هیله ده چه بوله هغونځنه باسنی شخصیت دی امام ابو بکر محمد بن ذکریا رازی چه خلکو بهورته دهغی زمانی جالینوس ویل دغه نوموږی اوداسلامی نقاوت افتخسار په «ری» کښی زبزیدلی او دخوانی مرحلی ته رسیدلی دی په کوچنیتوب لا دنیو غ رنیادده په وچلی کښی خلیدله دادب او ظریفو صنائعو سره‌ئی دهه وخت له زیاته مینه وه دهمدغی مینی زور و چه په لېزه موده کښی ئی دآرت او هنر په د ګرکښی قهرمان و ګنډل شو خویسا دخپلی اصلی قاتو پی نه‌ئی بغداد ته سفر کړ هلتله‌ئی دبغداد روغتونونه و کنل او د طب او فلسفی سره‌ئی هینه پیداش وه نه‌پدی لپ کښی دتحصیل کولو دیاره ملاوړی له او دزپه بوری شهرت ئی و ګټه او دبغداد دسترو استه ڏانو خنځه و شمیرل شو. دی ډيرزيرک او دښی حافظی خاوندو در ناخوارانو په حال دیر خوریده او په ډير شوق سر ه ئی دهغو تداوی کوله دخوارانو په حال بهئی زپه سوزیده در قیقو ع واطفو خاوندو ډاکتری پوهه او تبوغ ئی دجامعی محسصول ګنډل کیده او عقیده به‌ئی بشکاره کوله چه باید دجامعی دنبیشکنی او دخلکو دهوسایئی دیاره تری کار و اخستلشی دخپلوا ګردو فعالیتونه او په مکافات کښی ئی یو خیز غونښه او هغه دبشر فلاخ او دهه ولني دنیکمرغه آرزو وه په موسيقی او هنر کښی دابداعی فکر خاوندو او بل داچه په فلسفه او طب کښی لری لاس در لود او په دواړو احمسانی او تعقلی مړاهېو سره‌ئی عملی عواطف او کاردروا فی کښی هم کومه نیمه ګنډل تیهانه در لوده او س ددی تر نبوغ او داسلامی فلسفی دستوری ده صنفاتونه هم یاد ګړو : -

۱ - «الاقطاب» په ډير شو جلد نو ګښی (۲) (حاوی) په پنځلسو جلد ونو ګښی په دوهم کتاب کښی خپلی هغی تجری ټیهانه ایکلی دی چه هشتی نتیجه ټیهانه

ورنه آخستی دی دا کتاب په پبروارو پائی ژبواپول شویدی او کوم وخت چه دطباعت
فن منیعه راغی نود (صدقېي) په بغارکښي په او لسو جلد و نوکښي طبع شو
(کوفیائي) وائی : چهدا هنجه کتاب دی چه رازی بغداد به مدرسه کښي خپلوشا گردانز
ته درس ورکاو ددغه کتاب سره مخه سورشیان هم درازی دمرگ نه وروسته
زيات شویدی په (ری) بغداد (نيشاپور) کښي دا سکترا نو شفاخانو مشروع ده
په ڪيميا کښي دولس ڪتابونه ليتلوي دی او دير نو د ڪتابونه ئى دبدن
په تشریح او داعضاء په منافعو ڪښي ليکلی دی يود مصنفاتو نه ئى چه دير مشهو ددی
(منصوری) باندی يادېنې او لس جلد دی .

دده ډپوهی او نبوغ په زنا کښي دير ماغزه روښانه شول ډبرو خلکو ته رو غ
صورت په نصیب شو په اجتماع کښي ډبرو خلکو به زړونو کښي ئى دعوا طفو
دیوی ولکولی دزماني پېښي او حاء ظهه داسی یوسټر شخصیت نشي هیمر ولی
بلکه ده ګه فعا لیتونو او کارنا موته دمندو او خوبزو خا طرو په حبیبت په خپل
زړه کې خای ور کوي .

خویشن را با تقوی و تقدس ملکوئ سیر آب کنید .

آنکه خویش راشناسد خدای راشناسد .

فروتنی بهترین کار هاست .

براستی که محبوب ترین شما کسانی اند که دارای بهترین خوی اند .

هیچ کس پاک ترورا ستگو تر ازانکس نیست که راست گوید
و راست اندیشد .

آنچه رو او بنا نارواست آشکارا لیکن حالات هم و مخصوصی

بین این هردو یافت میشود که ازان ها خود داری کردن اولی باشد .

آنچه تو را در شبه اندازد آن را بگذارو به آنچه خالی از سرزنش

های وجودان باشد تو سل نما . «حضرت محمد ص»

مترجم: فضل من الله «فضلی»

علم نفس چدید و اثر آن در تربیه

تربیه طفول در حقیقت از هنگام ولادت آن آغاز می‌باید.

تربیه درین وقت به احساس اتصالات طفول به اعضای فامیل و طرز معامله و اعتناء آنها به او استوار بوده و در عین حال عوامل حسی نیز از قبیل مناظر، اصوات وغیره در ان تأثیر مشتت میداشته باشد.

ظاهر تعلیم در خلال ایام نخستین زندگی خیلی زیاد است. هنلاً طفول گرسنه را می‌بینیم که جهت سدجو ع خود به گریه آغاز می‌کند ولی همینکه امور مقدماتی را که هر بوط به عمل شیردادن است از مادر خود مشاهده می‌کند هنلاً نزد یک شدن مادرش را حس می‌کند آواز او گوشش هم‌سد پیش از آنکه پستان مادر بد هانش بر سد از گریه خاموش می‌گردد.

طفلی که در دو هفته ولزندگی نظم معینی جهت تغذیه خویش مثلاً در هر سه ساعت یکبار، عادی می‌گردد اگر از وقت معینه کمی تاخیر دخ میدهد یک نوع قلق واپطراب دروی مشاهده می‌شود که در طفل دیگری که به شیر خود در دن در هر چهار ساعت معتاد باشد دیده نمی‌شود.

آنار تعلیم که طفول در خلال ماهی اول حیات خود فرا می‌گیرد خیلی زیاد است زیرا یک تعداد عوامل زیادی از قبیل دیدنی یا شنیدنی ها وغیره است که طفول ازان معانی خاصی را کسب می‌کند.

همچنان طفلي که مادرش به مخالفت از نظام معینی که برای شیردادن آن مقرر نموده عادت می‌گیرد در همان وقت برای طفل تجربه پیدا می‌شود که باید وقت احساس ضرورت با غذا به کومنک گریه و فغان التفات مادر را به خود جلب کند و این ساکن اساس اعتیاد اورا به گریه تشکیل میدهد.

مادری که دارای حدت طبع و سرعت غضب باشد به طفل خود در سی راعمل می‌آموزد که طفل دیگری که والدینش دارای عکس این صفات است عکس آن را می‌آموزد.

طفل گاهی برخی اشیارا به صورت مرموزی ادراک میکند ولی دیری نمیگذرد که آن را فراموش مینماید اما آنچه قابل تردید نیست این است که حوادث روزمره درسلوک و انتخابات طفل تاثیر زرگی دارد از همهین جالست که درس سیکو اوجی طفوای در تربیه دارای اهمیت و ارزش زیادی است.

طبیعی است که نموی شخصیت طفل به همین قدر تجارت که متذکر گردید به محدود نبوده بلکه چیزهای دیگری هم است که به مجرد اختلاف و تنوع حرکات و معاملات طفل نمیتوان در آن باره پیشگوئی کرد بلکه به دقت و مطالعه بیشتری ضرورت دارد.

با اینکه مقدار انداخته های تعلیمی طفل در آوان نخستین زندگی خیلی زیاد است اما در دوره رشد، بلوغ جوانی و پیری بساز تجربه های را که در طفولی انداخته بیان نمیداشته باشد. خیلی کم به نظر میرسد که شخصی از حوادث که درس سال اول عمرش به وی رخ داده بیادداشته باشد گرچه طفل تا به سن سالگی یک حصة بزرگ عهر خود را طی نموده و درس زیادی را در مدرسه زندگی می آموخته باشد، خیلی ها از همیات لغت را باد گرفته و صدها الفاظ را در مکالمات خود استخدام نموده است. همچنین در این سن و سال یک حصة زرگ از انواع مهارت را کسب نموده و از تجربه های ابتدائی او اثری در میول، انجاهات و غرائز او، دردشمنی و دوستی او، در اعتماد و باعث اعتمادی او دیده نمیشود و اگر شیده شود خیلی جزوی خواهد بود. از طرف دیگر جانب انواع طعام و سائر چیزهای تمايلی پیدا میکند که شاید با تمايلات ابتدائی وی چندان مطابقت نداشته باشد. و راجع به خیر و شر، دوستی و دشمنی، نظافت وغیره دارای افکار کمال و یا قسمًا جدید میباشد.

آری حیات طفل در حینه سن سه سالگی به چیزهای فوق کاملاً و یا بعضی احاطه میشده باشد. ولی با آنهم فراموشی به تمام این افکار و تمايلات و یا به یک حصة آن خط میکشد. اما آنچه را طفل در مراحل نخستین زندگی به حیث عادت و غریزه فرا میگیرد خواه در وقت رشد و جوانی بیادش باشد یا فراموشش شده باشد درسلوک و انجاهات اوی تاثیر نمیماند.

شخصیت انسان در زندگی هیچ گاه به یک نقطه توقف نمی‌کند که ازان قدم فراتر نگذارد بلکه مادام حیات شخصیت وی روبه تکامل بوده در افکار، نظریات و مشاعرش تغیر و تحول رخ میدهد و روز بروز تجربه‌های جدیدی را استقبال می‌کند و آن را در فهرس اندوخته‌های علمی خویش زیاد می‌کند. از همینجا است که تحلیل نفسی در تربیه اهمیت بزرگی دارد.

چیزی را که شخصی در وقت معینی از حیات خود می‌آموزد لازم نیست عین همان آموختگی در مرحله دیگری با اینکه در ترکیبات جسم که به عملیه تعلیمی و اسائلیب اداء این عملیه تعلیق دارد تغیری رخ میدهد باقی بماند. از همین جاست که مابه تمرينات متناسب با تغیرات جسمی هاضم و داریم طفلی که داسنده سالگی دارد رشاقت و سلاست میباشد چون به مرادهای میرسد و تناسب اعضا ای او تغیری پیدا می‌کند این جایه یک نوع تمرين عملی ضرورت است تارشاقت و اعتدال اورا محافظه نماید و تغیرات جسمی سبب اختلال آن نگردد.

أنواع نشاط طفل با قدرت و توان وی که رو به اکتشاف و نمو میباشد به یک تناسب سیر می‌کند و این نشاط او عنصر تکمیل کننده قوای نامیه اش گفته می‌شود پس از دیاه قدرت او مفهوم از دیاد توان استخدام این قوارا دارد از همین جاست که طفل بدون اینکه از دیگران یا هوازد بر هنای شعور فطری خود گاهی به تناسب چشم گوش و سائر اندام خویش فکر می‌کند زمانی میخواهد از وقت مناسب استفاده نموده سرو سینه خورا به حرکت اندخته به کوک دست و پایش بروید. از ناحیه نموی لغوی دیده می‌شود که یک عده الفاظ و کلمات را برای افاده مافی الضمیر خود استخدا می‌کند و به نوع خاصی به تمرين و مشق سخن گفتن می‌پردازد گاهی به تکرار برخی از کارهایه تناسب طاقت و تو ان خویش می‌پردازد وقتی به آن دست یافت میخواهد آنرا به اساساً لیب ساخت تری نسبت به سابق اجراء نماید از همین جاست که قسمت فیزیو اوری علم نفس در تربیه دارای اهمیت بزرگ است.

از آنچه در بالا به طریق مثال نام بردهم به این نتیجه میرسیم که مبادی که از شفوق و شعبات مختلف علم نفس بدشت می‌اید به مقاومت زیادی به تربیه کوک دست می‌کند.

(بنیه در صفحه ۳۲۰)

ع، قتیل خو زیانی

د خهلهاره؟

د سعید ژوندون لپاره مشقت کرمه به خان تیر
 در احتژوندون که غواصی او زحمت کرمه به خان تیر
 می زحمته را حت نشته دامتل دی که پو هیزی
 که دخان باداری غواصی هر خدمت کرمه به خان تیر
 سقراط وائی زد گیه که دخان احترام غواصی
 نو دنو رو قدر و کرمه دا فلت کرمه به خان تیر
 به زحمت چه لاس ته راشی هفشه شی لرمی لذت دیر
 که لذت ژوندون غواصی مصیبت کرمه به خان تیر
 که داغویی چه نایخ شی په حیات دزماني کنی
 دخوانی د عوه گیر مشه صباوت کرمه به خان تیر
 که دافوایی چه خای و کرپی د تمام جهان په من کنی
 در انجو ندی میده شدها ذیکت کرمه به خان تیر
 که مقام دیزوان غواصی بنه ژوندون سره ملکری
 دز رگر و سقکو نه شو کرت کرمه به خان تیر
 که اعلی هرتبه غواصی کنی د کمینی د !!!
 خپل ژوندون په دی نهی کنی بی نخوت کرمه خان تیر
 چه پری پس له مرگه یاد شی غم خوری زد کنی بیدا کرمه
 دبل بار به او زو واخله اخوت کرمه به خان تیر
 خانخانیه فکرو نه پریده جامعی په درد اگاه شه
 ده ملي دردو ه واشه دا صفت کرمه به خان تیر
 هسی مهواهی زد گیه چه یوزه یم په نری کنی
 په خیل حد با ندی قانع شه قناعت کرمه به خان تیر

کمینی کبی خاکستر شه به همت له آسمان پورته
داخلاق په دافره کبی شجاعت کره به خان تیر

عومسى گتى لپاره له مخانى گ-تى ٤-٤ تير شه
كه اميد لري دحور و شها دت كره په مخان تير

ما رله ماره پیدا کیبزی له لیوه لیوه پیدا شی
دتمیز رانجه کره پوری حقیقت کره پنهان تیر

چه خپل قوم آه خدمت و کمی دادی عین سعادت دی
دخواره قتیله، پر و امه کره هر منت کره به خان تیر

(٣١)

تریبیه به معرفت در است نمو از هنگام ولادت تا وقت رشد، تکیف اجتماعی
حیات اتفاعالی اطفال، مقایسه و تخمین ذکاء و هوش، تخمین قدرت، شفا ختن
نمودی شخصیت، معرفت عادات نفسانی، تشخیص و علاج امراض نفسی و غیره
ضیرو رت دار داش همین جایه تکلیف وو ظایف مریبیون در مرافق مختلف حیات پی
مهیبریم.

بدون تردید اهمیت استخدام علم نفس در تربیه که امروز به حیث یک علم مستقل دا رای مناهج و میادین مختلف است یک موضوع مسلم بوده و در ان حق تر دید نداریم اما این میدان به تناسب تطور اسالیب و مدرسه کات و تجدد اهداف و حاجات تربیه بصورت دائمی، جولان گاه تطور و تحول است.

مبادی را که دانشمندان علم نفس بر ای تربیتیّ اطفال خود ر و یا مردمان کلان
سال کشف نموده اند تربیه را به دو ناحیه تقسیم می‌کنند.

با این همه ، تاکنون علم نفس تربیوی تحدید و در نقطه معین ثابت نگردیده بلکه هنوز هم میدان آن را به وسعت و انکشاف است .

اویسنده: دکتر سلیمان «دنیا»

متر جم: برهان الدین «ربانی»

اعلام و همه شعر قین

جای تر دیدنیست که مستشرقین حق دارند در باره اسلام و علوم اسلامی به جستجو و تحقیق پردازند چه اسلام طوری که مسام است دین جهانی بود فهم آن مخصوص طایفه و گروهی خاصی نیست بلکه همه فرزندان آن ع حق دارند از زایای این دین جاودانی مسنت گردید و بر خور دار شوید من هم تحقیقات علمای حقبین را درباره اسلام به نگاه تقدیر نگریست و وزبان، ستایش ایشان می کشایم اما لذت برمن پوشیده نیست که بسی از مستشرقین باعزم و اراده خلیل ناپذیر از حمات طاقت فرسا و طیبین های کمرشکن را به منظور خرافی شان دادن اسلام به زعم خود شان برخود هموار ساخته اند این خود بینان متعصب و این جوهر یان کو هر ناشناس در راه رسیدن به این هدف ناپاک خویش بوسایل متعدده متشبث شده اند زمانی در لباس مسلمین ظهر کرده با بر از شکوه و شباهات افکار جمعیت هارا دچارت شویش و اضطراب می سازند و وقتی از راه نوشته های غرض آمیز و عاری از حقیقت خودها اسباب الحج و بی دینی را فرا هم می سازند.

در یکی از روزهای مینه که سوار قطار آهن شدم بایکتن ازین مستشرقها برخور نمودم شخص موصوف در میان راکیین در چو کی مقابل من اخذ موقع کرده بود و کتا برآ که بدبست داشت بشدت ورق میزد و با دیدگان نافذ خویش آنرا مطلع می نمود ولی آوار نزد نفسش از ضربان قلبش حکایت می کرد صفحات کتابش که باخط فرانسوی و عربی نقش شده بود عشق و علاقه اورا به فهم محتویات کتاب مضاهف می ساخت و قنی با عمق صفحات کتاب را میدید و گاهی دیدگان نافذ خویش را جانب من میدوخت نگاه های بسیم او مر او ادار ساخت تا باو در سخن شوم بس نام کتاب برآ که بدبست داشت ازو پرسیدم با کمال همرو عاطفه گوش خود را نزدیک من آورده توضیح خواست موضوع را بزبان برطانی برایش اظهار کردم به آواز شکسته که از تنفس و تعصب قلبی اش ترجمانی می کرد به زبان عربی گفت (آری) برایش گفتم گمان می کنم به زبان عربی پوره آشنا هستید! بعد از ایراد

نسبت نامه دور و درازی اظهار نمود مسلمان‌زاده عربی نزادم او می‌خواست بوسیله‌این گفتار خویش علاوه و خو شیبینی مرا خو بیش جلب کرده کمینه و بدینی خود را به اسلام نهان دارد.

چون جواباتش پایان یافت مکرر را از و بررسیدم اسم کتاب چیست؟ جواب داد «معجزات محمد ص» در مقابل اظهار نمودم چون زبان عربی را پوره میدانی چرا در موضوع اعجاز پیغمبر خدا و ص، کدام اثری را در آن زبان مطالعه نمی‌کنی! همین‌که گفته‌ام راشنید باز و تکبر در چوکی اش تکیه داده اظهار نمود من درین باره کتب زیادی را در زبان عربی هم مطالعه کرده ام و سپس باقیافه چندی توام بالشاره دست کفت! استفاده بزرگوار! شرط نیست هر آنچه که به مطالعه ما بر سر حقیقت داشته باشد: خداوند بزرگ به ماعقل و هوش داده است تادر گفته‌های مردم عمیق شده نظریات حقه را از اظهارات بی اساس و عاری از حقیقت تمیز دهیم مستشرقین بطور اکثر زبان عربی را پوره فرا گرفته و درین باره به قبول زحمات بغرنج آمده شده اند تابه‌اصل و ریشه زبان آگاه شد و بعضی در عربیت گویی سبقت را از عربی زبانان هم ربوهه اند.

در عین حال این مردم افکار حرو آزا دی دارند و در درک حقایق تابع علل و عوامل خارجی نگشته گفته‌ها و نظریات خویش را هموماً به دلایل و بر این قویه اثبات کرده اند. می‌سزد که امثال هاو شما لازم جمهودات ایشان مستفید و بخوردار شویم. تمہیدات غرض آمیز اومرا به این وا داشت که شاید کتابی که بددست دارد اثر کدام نفر مستشرق باشد و اومی خواهد مراهه مطالعه آن تشویق نماید: بهر حال از نام مؤلف کتاب پرسیدم باری با غرور بمثال جوا بداد تویسنده این کتاب فلانی الجزایری مسلمان است که درین اوآخر به نصرانیت گراییده است همین‌که جمله آخرینش پایان یافت به یقین دانستم این شخص یکتن از جمله مستشرقین است و اوی می‌خواهد درسا یه گفتار نرم و دلنشیں بی‌دینی خویش را پنهان ساخته و خود را مسلمان معرفی سازد و علاوه‌تاً به یقین دانستم محادثه من بالو جز خاطرات خسته کن کدام فایده و ثمره‌را باقی نخواهد کذاشت چه او منظوری دارد و من هدفی نه او یپر و من خواهد شد و نه من تابع او اما مستشرق بیچاره تا هنوز نه فهمیده بود تارهای تزویر او نمی‌تواند افکار مقدس مرا در بند سازد با عشق و حرارت

بامن صحبت میکرد پس من هم با آنکه قبل اعلاقه باهم نداشتم رشته سخن را دراز کرده اظهار نموده من نباشد که شخص از مستشرقین بر جسته و حقیقین هستی پس اگر اجازه میدهی از شما سوالی کنیم شما آیا گمان میکنید مستشرقین به حل پیچیده گیوهای آئینیکه پیرو آن هستند موفق شده اند که به حل مشکلات دینیکه به آن ایمان و عقیده ندارند می پردازند ؟ آیا مسشیر قین تاهنو ز به حل مسئله تثیت که از مسائل بر جسته عقیدوی ایشان است موفق شده اند ؟ شخص موصوف به مجردیکه سخن مراشنید شتاب زده از جابرخواست و دستش را بر شانه ام نهاد و بانیم نگاه که نصف دیگرش را به ایستگاه قطار آهن دوخته بود و رمن عمیق شده ناگاه آهشک و حشت زده اش با کلمه آقا ماهم به تثیت عقیده داریم سپس بزرعه خویش جهت اینکه من در برآ راه او بسی عقیده نشوم به گفته خود به اقامه حجت و رهان چنین آغاز کرده آیا هم اوشما (بسم الله الرحمن الرحيم نمی گوئیم) اومی خواست بالای راه این قول خویش به من بفهماند که کلامات الله، الرحمن، الرحيم عقیده تثیت را تائیدیم کنند این بگفت و بطریق من ندیده جانب در واژه روان شد من هم از جابر خاسته شعار دادم که اینجا من نیز باشما فرود می آیم و آرزو مندم درین موضوع رفیقه چنانهام صحبت کنیم همینیکه از قطار آهن فرود آمدیم برایش گفتم آقا اشتباه نکنید از القاظ الله، الرحمن ، والرحيم عقیده تثیت را اثبات نمی توان کرد چه الله اسم ذات بوده در حمن و رحیم صفات او می باشند و صفات بدون ذات وجود خارجی ندارند سپس گفتم آیا پدر و فرزند ، و روح القدس که مسیحیون هم را خدامیدند آیا هر سه کلمه اسم برای مسمی واحد است ؟ جوا بداد آری ؟ باز اظهار نمودیم از اینجا ثابت می شود که عیسویان به توحید مطلق اعتراف دارند ؟ گفت آری معتبر نمدم گفتم خیر باشد بار دیگر پرسیدم پس ایشان در باره این خدای واحد چه عقیده دارند آیا اتفاقیتاً او بدار زده شده است یا چطوره اینجا بعض اینکه به جواب کفتن به پردازه هر دوست خویشاً پیش آورده با صدای آمیخته با عندر و تذلل اظهار نمود آیا لار داری که در هیان این سرک عمومی به جواب سوال تو به پردازم ؟ در جواب گفتم ایشان میگفت یه قهوه خانه میرویم هر دو یکجا قهوه هی نوشیم آنچنانچه حل این مسئله پیر تزار یاد به گفتم اعتمان کرده دستی به شانه ام زده و آن خود را پیش کرفته و می گفت برد دیس که موتو به پشگاه خداوند (ج)

حاضر شویم و آنگاه دیده خواهد شد کدام یک از ما و شما حق بجانب خواهیم بود به حال از خدامی خواهم که بهشت جاویدان را جایگاه اخروی تو مقرر کرداند بعد ازین دور شده راه خود را پیش گرفت در مقابل به سلامتی اول گشودم واز یکدیگر دور شدیم.

حکایتی را که به شما عرضه داشتم یکی از روشهای تبلیغاتی مستشر قین است که بر ضد آئین اسلام بکار برده می شود و از نیکونه روشهای تبلیغاتی مستشر قین خیلی زیاد است که فکر همه آن مقاله را به رساله وبالاخره به چندین کتاب می کشاند درینجا گفتار بی اساس یکسینفر مستشرق دیگر را که بر علیه دین قدیر افراسنه است بسم خواندگان محترم میرسانیم : مستشرق موصوف آلفورد کانتمول سمیث استاد دانشگاه ماکجل است شخص منذکور در یکی از مقالات خویش که در مجله (جمعیتی مستشر قین امر یکانی) نشر شده است می نویسد « دین اسلام یک دین جامد و آلیست » .

من همینیکه این گفته بی اساس و عاری از حقیقت را می شنویم به خود حق میدهم که از نویسنده من کور به پرسم بروی کدام دلیل حکم می کنی اسلام دین جامد است آیاعقیده اسلامی را که وحدانیت و چیزی و عظمت خداوند (ج) را اثبات میدارد و کمال متعلق را مخصوص خداوند میداند به تهمت جمود مقهم ساخته ای آیامی سزد دنیرا که خداوند بزرگ را بی نیاز و مخلوقات را محتاج و نیازمند او معرفی ساخته و همه مردم را از نگاه انسانیت یکرنگ استقبال می نماید و بر اذخارات رنگ و نسب جاه و حسب خط بطلان کشیده و میدار بزرگی و فضیلت تقوی و اعمال پستدیده را دانسته و به همه مجال داده تام سنتیم بدون وسائل و فرایع مادی با آفرید گار خویش رابطه گرفته به پیشگاه با عظمت اوراز و نیاز خویش را تقدیم دارند مور دچنین گفته های بی اساس قرار گیرد اسلامیکه تصریف همه امو را به ید قدرت حق تعالی میداند و تنها خدارا آمر زنده و بخشان یند و گناها و پوشانده عبوب و عاصی دانسته احدي را حق نمی دهد بدون عنایت خداوند خود را از دار اسرار الهی و آنود نماید و پشمیانی و ندامت از گناهان را عالیترین مظہر تلاطم رحمت الهی و بزرگترین عامل آمر زنش گناهان معرفی نموده آیا قابل آست که گفته شود این دین آلی و جامد است .

در عجیم که این دانشمند مستشرق اسلام را از سکدام ناحیه مورد تاخت و تاز خویش قرارداده آیا به عقیده و عمل آن تهمت جمو در انسنت داده است و با چطور درین شک نیست عقیده که مسلمین بخدادرند از ایجابات فطری و طبیعی هر انسان حقیقت و تهمت بستن به آن از طرف یک انسان و مخصوص از جانب یکنفر دانشمند کمال تعصب و ناجوانمردیست: آری اسلام عقاید خرافیرا که در عالم مسیحیت انتشار یافته بود لغو قرارداده باطل و بنی اساس خواهد: بن از همین پیش آهنگان هدایت بودند و هستند که خدارند بزرگ و آفرید گارجهان آفرینش را باین موجود خاکی «انسان» العیاذ بالله همسو به هیدا نشند و میدانند و خی هم عقیده داشتند طبقه از مردمی توانند در بارگاه قدرت دست یافته و در مقادیر قضا و قد در تغیراتی وارد کنند و نیز به این هدایمان داشتند که گروهی از انسانها برای همیش نسبت به دیگر طبقات امتیاز داشته و در قسمت حقوق و واجبات او دیگران فرق دارند و با اسلام طوریکه در بالا ذکر شد بر این همه مزخرفات خط بطلان کشیده خداوند بزرگ را فاعل مختار گفته و همه اولاد آدم (ع) را در برای حقوق و واجبات از نگاه بشریت مساوی دانسته تق‌وی و عمل را هدار بزرگی اعلام کرد پس اگر استاد و صدف عالیم را زین مباری مقدس که اسلام آهارا با خود از معان آورده است میدادیگری را سراج داشته باشد لطفاً توضیح بددهد تمام ایرون اسلام هم با درین باره همنوشویم چه دینیکه مایبر و اومی ماشیم مارا به دانستن و فراگرفته حقیقت تشویق و تحریض می‌کند طوریکه پیام بر باعظمت ما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم دستور میدهد (الحكمة ضالة المؤمن انى و جدها لقطعها ولو من فم كافر) حکمت و دانش گمشده مومن است هر جا که پیدامی کند می‌گیرد شاگرد از زبان کافر هم تراویش کرده باشد ازینجاست که ما پیروان آئین محمدی خود را مکلف میدانیم حقیقت را در هر جا نزد هر کس پیدا کنیم به فراگرفتن آن مبادرت کنیم.

شاید استاد موصوف شریعت اسلامی را جامد تصور کرده باشد امامن در حیر تم شریعتیکه عرف و عادات را پهلوی اساسات خوب پیش جاء داده پس از احکام خود را بروی آن اجر اکرده است و همچنین بسیاری از عوامل و دوافع را

در تطبیق قوانین جز ائم خویش دخیل داشته است پس آیا جا دارد که جامد نامیده شود؛ درینجا طور اختصاریک دومثالی را که در آن موضوع تحدید مسئولیت به ائم بعضی از عوامل واضح می شود طور نمونه می آوریم؛ بریدن دست سارق یکی از قوانین برجسته اسلامی است که خاص بمنظور جلوگیری از تجاوزات سوء و حفظ نظام جامعه اسلامی وضع شده است قرآن کریم موضوع فوق را با اینکه به صورت قطعی تصریح و توضیح داشته است با آنهم به تطبیق کنندگان قانون اسلامی اجازه داده شده است درین باره عوامل خارجی را نیز مدخل دهنند، طور یکه فاروق اعظم در سال قحطی و گرسنگی اشخاصی را که مرتبک عمل دزدی شده بودند بجزای قطعی بدم حکوم نساخت چه او «رض» بدینکن مید است که این عمل از راه احتیاج و نیاز مندی صورت گرفته است و گرسنگی اورا و دار ساخته است تابه چنین عمل نامشروع مبادرت ورزد پس نباید جزای دزدانی را که بمنظور اختلال نظام جامعه مرتبک عمل دزدی می شوند در حق ایشان تطبیق کرد همچنان هنگامی که شکایت ذبح اشتر از طرف خدمتگاران بحضور خلیفه عرضه شد خلیفه بعوض اینکه خادم را بقطع ید محکوم سازد فرموداین بیچار گان را بادارهای شان بهشکم سیر نمی سازند لذا مجبور می شوند بهارتكاب چنین عمل پردا زند سپس فرمان داد با دار این خادم مکلف است دوچند قیمت اشتر را به صاحب شعبوتا بپردازد، آری خلیفه با عظمت هیدانست که بمنظور از قطع در بر ابردزدی دفع شور و فتنه هاست که از طرف دزدان آشوبگر صورت میگیرد و به امنیت جامعه مصادم می شود اما درین دو صورت عمل دزدی بروی اصل صورت نگرفته پس مجاز است که قانون اسلامی را بالای ایشان تطبیق نکنیم، پس چه بی خردیست به دینیکه بقلب و دوح حکومت می کند و در وضیع قوانین گذشته از عوامل ظاهری عوامل باطنی را نیز مدنظر گرفته و جزء را با نظر داشتن همین اسرار باطنی مورد تطبیق قرار میدهد تا جائیکه مرتبکین گناه را به لحاظ اینکه اصل التأ فاعل گناه واقع نشده اند بری الذمه دانسته و مسببن را به جزاء محکوم می سازد پس آیا سزاوار است دینی را که احکامش چنین عمیقا نه وضع گشته مورد تهمت قرار داد همچنین فقهای اسلامی بر آنند که هز دور شخص و رفیق

کار او اگر مرتکب عمل دز دی می شوند به جزای سرفت محکوم نشوند زیرا عمل ایشان را سرفت نمیتوان گفت بلکه از جمله خیانت محسوب می شوند و خائفمن را گاهی بهقطع دست محکوم ساخته نمی توانیم این فانون نیز به ما می رساند که بریدن دست سارق در صورتی لازم می افتد که عمل او مقتضی اختلال نظام جامعه شده وامن و آرامش را از بین بردا، گفخار خودرا در قسمت مزا یابی شریعت اسلامی باذ کر این چند مثال خاتمه داده بار دیگر نظر به امر پیغمبر برحق خویش «الحكمة ضالة المؤمن انى وجدتها التقاطها ولو من فم كافر» از مستشرق هو صوف استفسار می کنم اگر خودت کدام شریعت عالیتر از شریعت اسلامی می شناسی به اهم نشان دهید که دسته جمعی آنرا مورد اجراء قرار دهم، بلی مسلم است که شریعت و قانون اسلام مظہر کامل قوانین آسمانی است و قانون عالیتر، جامعتر و مفیدتری از اسلام وجود ندارد ناگفته نمی گذرم که شریعت غرای محمدی «ص» نمی خواهد و گاهی هم نخواسته است بازیچه دست مردم قرار گرفته و هر کس و ناکس در آن تغییراتی بعمل آرد و شاید همین موضوع هم مستشرق مذکور را دچار اشتباه ساخته باشد که چرا شریعت اسلامی وقوع هرگونه مزخرفات را بنام تمدن که از آستان جهل و ضلالت منشأ میگیرد به جبین باز استقبال نمیکند مسلم است که اسلام عصارة حقيقی مد نیت بوده و بزرگترین از مغانهای مد نیت را با خود یکجا آورده است پس گاهی حاضر نمیشود اعمالی را که منافی مد نیت حقيقی است در خود جا دهد چه قبول همچو مزخرفات از شان هر دین و بخصوص از دین میین اسلام که آئین جهانی و جاو دانی است میکاهد.

شاید روشهای تربیوی و اخلاقی اسلام مورد انتقاد این مستشرق واقع شده باشد اما باید بگوییم چگونه این داشتمدن روهای معقولی را که بایبروی از مقتضیات فطری سلیم انسانی طرح شده و انسانهای که دارای ضمائر حساس و افکار پاک و مقدس میباشند بدون اشتباه آنرا قابل قبول می دانند انتقاد میکند آیا نشنیده است که پیغمبر با عظمت اسلام در قسمت بگار اندختن افکار و عقول اشخاص دستور داده است «استفتح قلبك و انافتاك الناس و افتوك» اگر استاد هو صوف حریت فکر و رشد عقول را پیرامون این هدایات اسلامی نمیباشد پس در کجا سراغ

دارد؛ بدون اشتباه جز در آستان اسلام این حریت که باعث خیر و صلاح جوا مع بشری باشد جای دیگری پیدا نمی شود.

ممکن است منظور نظر استاد حریت حیوانی ومطلق العنانی باشد که میان بهائی و چارپایان وجود دارد که بهیچ نظام و قانونی پابند نمی باشند اما من به استاد موصوف اطمینان می دهم که اسلام نخستین دینی است که با این گونه حریت‌ها که بزرگترین عامل بدبخشی است شدیداً مخالف دارد همیشه جهت ازیز، در انداختن این‌گونه آزادی‌ها در پیشکار و مجادله میباشد چه این دین برای انسانها فرود آمده و میخواهد یک جامعه انسانی را بیان آورد و گاهی تغواسته و نمیخواهد از فرزندان گرامی آدم «ع» یک جمعیت چارپایی تشکیل داده و عالم بشریت را هم سویه بهائی سازد، آری این رویه با روح حکمت که اسلام علم بردار آن است مخالف میباشد پس اگر آقای مستشرق این هدف داشته باشد ماباوهم فکر شده نمیتوانیم چه ما نمیخواهیم در بهلوی چارپایان و حیوانات زیست کنیم و کرامت و حیشیت انسانی خود را از دست داده باشیم. اسلام هدف‌های تربیوی خویش را پیرامون روحانیت و مادیت اعلام داشته است، جهت توضیح این مفهوم دو مثال از هدایات اسلامی را بطور نمونه آوریم خداوند «ج» در حدیث قدسی هی فرماید: «ما نقرب عبده بشیء احب الی مما افترضته علیه ثم لا يزال يتقارب الی بالنواقل حتی حبه فاذا أجبته كنته سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به و يده التي يبطش بها» این حدیث هزبور جنبه‌های روحانی اسلام را بطور وضوح اعلام میدارد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «لا يؤمن احدكم حتى يحب لأخيه ما يحب لنفسه» این فرموده پیغمبر اسلام بهلوی مادی دین را بصراحه لهجه توضیح میدارد چه منظور از دوست‌داشتن تنها علاقه‌خشک وی روح نیست بلکه دوستی توأم با عمل است یعنی مسلمان باید در شیونات زندگی علاقه و دوستی دامرات کرده و بروی آن اعمال خویش را بنیاد کند وهم معصود از برادری که در حدیث ذکر شده است بعقیده من تنها و تنها برادر دینی نبوده بلکه مراد از برادر درینجا برادر انسانی است، پس نظر به مقتضای این حدیث مسلمانان باید بتمام طوائف اسلامی ولو که در دین و وطن زبان و عادات مخالف هم باشند

خبر خواه بوده باشند و علاوه تأمضاً ممون این حدیث بهم امی رسانند که سلامت عقیده و صدق ایمان مسلمان وقتی مدارج کمال خوبیش را می پیماید که غریزه نوع دوستی در مغزاً ایشان تقویه باید پس انصاف دهید آیا دین و مسلکی را می شناسید که سعادت پیروان خوبیش را مر ببر ط به نیکو کاری به ا بنای بشریت ساخته باشد بروی همین مبدأ عالی و اساس بزرگ است که مسلمین در تمام اقطار و اکناف جهان می طیند تازه مزایای این دین مقدس دیگر برادران انسانی خوبیش را برخور دار سازند طوری که خود ازان بهره کافی دارند، پس اشتباه نشود که منظور از تبلیغات مسلمین استعمار و تقویه بنیان های شخص بوده بلکه این همه عرق ریزی ها خاص به تحریک غربیزه حب خیر خواهی بد یگران بیان آمده است پس لطفاً بدینسان این آئین مقدس توضیح دهند که آیا این تبلیغاتی که در جوامع غیر مسلم جریان دارد ذرہ ازین مفکوره عالی اسلام در آنها سراغ می شود جزا ینکه هدف خوبیش را بزور بقا و لانه بکشند و بنشوند و بپوشند و بفرود شند چیز دیگری هیچ و اهند نه ! هر گز نه !!!

در حیرتم چگونه این محققین اسلامی را نادیده می گزارند و باز هم بخود می بالند که ما شرق را ورق ورق زده، و بزشته وزیبائی آن پوره اگاه شده ایم تا در قسم عادات و افکار شرقی ها، دین و معتقدات او شان پوره تعمق کرده ایم و بین ادبیان شرق و سائر ادبیان مقاومت نموده ایم هیهات هیهات، آیا همین است نمر ؟ تفکر و اندیشه ها و نتیجه تعمق و مقایسات ؟ آیا این گردن فرازان مستشرق بی نبرده اند که افق توجه و عنایت اسلام آنقدر و سعت دارد که سرحد انسانها گذشتند حیوانات و چهار پایان را نیز در بر گرفته است اسلام بحق حیوانات حقوقی را قائل شده است و متخلفین ازین حقوق را سزاوار اعتاب و جزاء دانسته است طوری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است « زنی بسب ملاک گربه داخل جهنم شد این زن پیشگاره را مجبوس داشته بود و غذا بر ایش نمی داد و زهایش هم نمی کرد تا خودش تعذیبه کند تا آنکه بمرد و نیز بطور قانون کلی دستور داده است « فی کل ذات کبد رطبة اجر » در برآید و هر دارنده جگرتر اجر داده می شود پس خوانند گان گرامی خود فیصله کنند آیا این همه مزا ایا و فضائل اسلامی کسی را حق آنست تا به اسلام تهمت بندد

وبگویید اسلام دین جامد و آلی است آیا این گفته نتیجه و نمره تفکر و مقائسه است قسم بخدا ازین دانشی که هارا از معرفت به فرسخها دور می‌سازد جهل و بیدانشی به مراتب فضیلت دارد.

شاید استاد سمیث اسلام را از ناحیه اینکه در روحانیت غلو نکرده است جامد گفته باشد؟ پس این آقا از نزدیک باما در تماس شود تامعاً بی را که مادیون در پای اسلام تراشیده اند و گفته اند این آئین غرق بحر روحانیت گشته و بادنیا و ماده سروکاری ندارد برایش توضیح بدهم و بباری قریب آیند تاشکایت های استاد سمیث را که می‌گوید اسلام مادی محض است بگوش شان فرو خوا نیم تاخود بین خویش فیصله نمایند درین شکی نخواهد بود که یکی ازین دونظریه بطور قطع باطل است حقیقت اینجاست که اسلام طور یکه در بالا هم گفتیم در اسلام اساسات خویش را در پر تور و حانیت و مادیة اعلام کرده است از همین جاست که طرفدار یک جنبه آن می‌باشند جنبه مقابله را طرف طعن و تشنجیع قرار میدهند مادی ها و جنبه روحانیت و هواخواهان روحانیت بر ناحیه مادی آن می‌تازند اما اسلام حق بجانب است که روحانیت و مادیت هر دو اهم آهنگ یکدیگر پیش ببرند چه این دین برای همین موجود خاکی که از روح و ماده تشکیل یافته است تازل شده است پس باید قانونیکه برای او وضع می‌شود هر دو جنبه اورا در نظر بگیرد چه اگر هر قانونی بادر نظر داشتن هر دو جنبه وضع نمی‌گردد نمی‌تواند نیاز مندیهای کامل انسانی را تأمین کند پس بروی همین اصل است که اسلام از روحانیت و مادیت بهره و افری گرفته تامقتصیات روحی و مادی انسانها را تأمین بخشدار شاد پیغمبر اسلام (اعمل لدنیا که کانک تعیش ابد و اعمل لآخرت کانک تقوت خدآ) برای دنیا یات طوری کار کن گویا که جاوید زندگی میمانی و توشه آخرت را طوری فراهم آر گویا که فردا رهسپار دارالبقاء می‌شوی) مدعای مارا ثابت هی که بدون اشتباه این حدیث حضرت پیغمبر ص واضح ترین دلیلی است که روحانیت و مادیت اسلام دلالت می‌کند و نیز این نکته را تصریح میدارد که شاهد سعادت

و خوشبختی را تنها در آغوش این دومی توان جستن واز طرفی هم این حدیث که به تهیه نیازمند یهای زندگی و فراهم آوردن توشه آخری تشویق و امر می کند و این حقیقت را واضح هی سازد که دنیا طلبی در نگاه دین به آخرت جستن کدام نصدا دو تناقضی ندارد و همچنان اعتماد نمودن بحیات جاودان اخروی منافی بازندگی این جهان نیست.

موضوع فوق را واضح تر بیان کنم اینکه سعادت فردی و حیات تنها ؎ی در نگاه اسلام کدام قیمتی ندارد بلکه زندگی معقول و قیمتدار در نگاه شرع حیاتی است که در دامان جمیعت طوری سپری شود که هریک از افراد آن درباره سعادت و تهذیب جامعه طوری خود را هکلف بدانند که برای همیش در میان آن زندگی کرده و نتائج زشت و زیبای این حیات مستقیماً به ایشان تماس می گیرد پس انصاف دهید آیا کسیکه مسئولیت خود را در چنین جامعه اصل اس کند تاچه اندازه فدا کار خواهد بود پس قیمت زندگی را در نگاه اسلام از راه سعادت افراد و جوامع آن تخمین می توان کرداز آنجا که گفته ام حیات قیمتدار در اسلام زندگی هنوز بانه اجتماعی است پس هم آهنشگی دنیا و آخرت از خلال آن بطور وضوح می توان فهمید چه پر واضح است که تهذیب افراد و جوامع در پر تو اقامه عدل و انصاف برادری، مردمت، شفاقت، مرحمت، دوستی و محبت که از جمله بزرگترین اعمال و توشه های اخروی است حناصل می شود، و با لمحه بل عمل افراد برای اقامه مبادی عدل و انصاف و تحکیم مبای دوستی و محبت بسعادت دینی افراد و جوامع تنا سب مستقیم دارد، پس درنتیجه به این حقیقت می رسیم که طپشها برای نیل بسعادت جاودان اخروی تقدیم و پیشرفت زندگی را به تقویق نمی افگند.

و گذالک چه لانا گیم آهه و سطایا...

په‌دی گیمه کېنى شاگلو او ستو زکوتا د استاد صلاح الدین سایجو قى
گتۇرى او مغىلى خبىرى جه دا زهر شريف يە بوھنۇن كېنى ئى ۱۳۷۹ د گمال
درۇزى پەمياشت دىور ئى آيت يەشاوخوا كېنى كېرى دى ترجمە ئۈرەندى كوم

«دبىي ورونى او گران‌ولىگىرو او يل كېنى چە حاجت دخل كۈپە منخىكىنى
يوالى يىدا كوى ، او منقعت دەغۇ بە منخىكىنى تفر قە اچوي . كە چىرى مو نېز
دەھيوا ناتو يە لورى ستر گى واپرى او لېز خەنلار فىكىر و كېر و زە وبە وينو چە دخىندو
او دىخىتو ضعىيغۇ حيموا ناتو يە منخىكىنى دىكەژو نە مىلا ن شتە او بالعکس قوى
حيموا نات غوارى چە ديواخى والى او فەريت ژوند پاي تە ورسوی .

منخىكىنى لەدىنە چە انسان د طبىيعت اسرا ركىشىف كېرى نوھە بە فەمھىط پە مەقتضى سره ئەر
كماوه او دخىلى قېبىاي سره بە ئى يو ئاخاي ژوندانە احتىاجات او ضروريات رفع كول منكىر
دانسانانو دىوالى او دخىندو داشتىرا كېيت پە منخىكىنى فرق شتە مەيلا دشانو مچى شات
ور كوى او بەھە سره خېل ژو ندىكوى او مەجھە دەغۇ ھېچىو يە ئەر كېنى د طبىيعت لە قوانىن
خەنخە يو نوع قانون دى چە هېيچە تغىير او تەديل نە، مەمى منگەر انسان تە دالىھى عنایت
پە سېب قوى ارادەوركېرى شوي وە چەھە ددى ارادى بە واسطە سره دغذاء او مەجھە
لە حدودو خەنخە تجاوز و كېر او د طبىيعت دقوواو د كا ئەنات د اسرا رو پە تىجىسىن
مشغول شو تر خو چە او را او سېنە ئى كىشىف كېل ا و دخىيل مصلحت لپا رە
ئى خەمكە، سىيەندۇ تە، در يابو نە، او حيموا نات مەسخىر كېل او خېل ئاخان تە ئى فە دى او
اجتماعى اقتدار او قوت پىدا كېر او ھە پە دەغۇ شىيانو سره و كولاي شو چە ژو نە
و كېرى او هەرپول علوم او هەر قسم فتۇن كىشىف كېرى .

انسان پە لەپى يو من حلو كېنى بىدائى ژوند درلواو دغرايىز و پە واسطە سره ئى
شەپە اوورخ دروزى پىسى ھەخە كولە، كلمە چە د سبا دوجى و موندالە نوبىابەھە دغىرمى
دەۋەدى پە فەسلىكىنى شو او دەھنە دحا صىلو لپارە بە ئى كوبىشىن كوه او كلمە چە بە
ئى حاصلە كېرە نوبىابە دماخېتىن دەۋەدى دەموند لو لپارە و سائل او اسپاپ برابۇل

او همه به ئى حاصلو لهه مدارنـكـه انسان خپله جمـسـى عـزـيزـه اـداءـ كـولـه منـكـرـ دـهـنه سـرهـ دـنـكـاـحـ دـكـورـ اوـ دـكـورـنىـه فـكـرـ مـوجـودـ نـهـوـ توـيـسـ لـهـ مـرـبـشـتـ خـخـهـ بـهـ ئـىـ جـمـسـىـ عـزـيزـىـ دـادـاءـ كـولـوـ لـپـارـهـ هـيـشـهـ كـولـهـ بلـ دـهـنـهـ سـرـهـ دـدـفـاعـ عـزـيزـهـ هـمـ مـوجـودـ وـهـ چـهـ هـغـهـ بـهـ دـهـنـهـ عـزـيزـىـ يـهـ اـسـاسـ سـرـهـ دـوـحـشـيـ حـيـواـنـاتـ قـبـائـلـوـ لـهـ هـجـومـ اوـ حـمـلـيـ خـخـهـ خـپـلـ خـانـ سـاتـهـ اوـهـهـ وـخـتـ چـهـ اـنـسـانـ دـطـبـيـعـتـ دـاـسـرـارـوـ پـهـ بـيـزـنـدـلـوـ شـرـوـعـ وـكـرـ اوـرـ اوـسـپـنـهـ ئـىـ كـشـفـ كـپـلـ،ـ حـيـوانـاتـ ئـىـ اـهـلـيـ وـگـرـخـولـ،ـ خـمـكـهـ ئـىـ دـزـرـاعـتـ لـپـارـهـ جـوـرـهـ كـپـلـ،ـ كـلـيـ اوـ بـيـارـوـنـهـ اـبـادـ كـپـلـ وـرـوـسـتـهـ لـدـيـنـهـ دـهـنـهـ غـرـائـزـ لـهـ خـپـلـ قـوـتـ خـخـهـ بـنـكـتـهـ شـوـلـ خـكـهـ بـهـ زـرـاعـتـ سـرـهـ دـهـنـهـ دـدـوـپـيـ لـارـهـ پـيـداـ شـوـهـ اوـدـ كـيلـوـ اوـ دـيـنـارـوـ نـوـ زـوـنـدـ لـهـهـهـ خـخـهـ دـاـقـاضـاـ وـكـرـهـ چـهـ خـاتـهـ كـورـ جـوـرـهـ كـپـلـ اوـهـمـ دـزـوـنـدـاـ نـهـ مـلـكـرـيـ (ـبـنـجـهـ)ـ خـاتـهـ غـورـهـ كـپـلـ هـمـدارـنـكـهـ دـهـنـهـ دـدـفـاعـ عـزـيزـهـ دـاعـتـدـاـلـ حـدـتـهـ وـرـ سـيـدـهـ .ـ مـقـصـدـ دـاـچـهـ دـهـنـهـ دـعـزاـمـزـ وـ بـوـهـ لـوـ يـهـ بـرـ خـهـ چـهـ لـهـ عـمـلـ خـخـهـ يـاـتـىـ وـهـ دـعـلـوـ مـوـاـ وـ فـنـوـ نـوـ لـوـ رـىـ تـهـ مـتـوـجـهـ شـوـهـ،ـ بـلـ دـغـرـاـزـوـ خـخـهـ هـغـهـ بـرـخـهـ چـهـ دـجـوـپـيـ پـهـ طـلـبـ كـبـنـيـ وـهـ دـغـهـ بـرـخـهـ غـرـائـزـ دـطـبـيـعـتـ لـهـاـسـرـارـوـ اوـدـ كـامـشـاتـوـلـهـ زـمـوـزـوـ خـخـهـ بـهـ بـحـثـ كـبـنـيـ وـلـوـيـدـهـ،ـ بـلـ دـدـفـاعـ غـرـيزـهـ عـسـكـرـيـ اـهـوـرـ اوـدـلـوـ بـوـفـنـوـنـوـتـهـ مـخـهـ وـ كـرـهـ،ـ بـلـ دـغـرـائـزـوـهـهـ بـرـخـهـ چـهـ دـجـنـسـ يـهـ غـوـشـتـلـوـ كـبـنـيـ وـهـ دـغـرـائـزـوـ دـغـهـ بـرـحـهـ دـشـايـسـتـهـ وـ فـنـوـنـوـ خـوـاـنـهـمـتـوـ جـهـشـوـهـ هـمـداـ رـنـكـهـ بـشـرـىـ نـفـسـ لـهـقـوـلـوـ بـدـوـ غـرـائـزـوـ خـخـهـ پـاـكـ اوـهـنـدـبـ وـگـرـخـيدـ اوـ دـعـلـومـوـ اوـ فـنـوـنـوـ اوـهـرـ مـدارـجـوـ تـهـوـرـسـيـدـ دـهـنـهـ يـهـ مـخـكـبـنـيـ دـتـفـكـرـ درـواـزـيـ خـلاـصـىـ شـوـىـ اوـهـهـ بـهـ دـغـهـ تـفـكـيـرـ سـرـهـ دـطـبـيـعـتـ پـيـتـ اـسـرـارـ كـشـفـ كـپـلـ اوـهـرـيـوـهـ تـهـ ئـىـ لـهـ خـپـلـ كـشـفـ خـخـهـ خـبـرـوـزـهـ كـرـ اوـ خـلـكـوـ دـهـنـهـ لـهـ كـشـفـيـاـ توـ خـخـهـ كـتـيـ اوـفـاـمـدـيـ وـلـيـدـيـ.ـ بـلـكـهـ دـاـنـسـانـ پـهـ دـغـهـ فـكـرـيـ استـخـراـجـ اوـ استـتـمـاجـ سـرـهـ دـاشـتـرـاـ كـيـتـ هـدـنـيـتـ اوـ حـضـارـتـ منـجـ تـهـرـاغـيـ اوـهـرـبـوـهـ تـهـيـهـ دـغـهـ اـشـتـرـاـ كـيـ غـوـنـيـهـ كـبـنـيـ دـذـ كـاـوـتـ،ـ عـلـمـ،ـ اوـ دـفـضـيـلـتـ بـرـخـهـ وـقاـكـلـهـ شـوـهـ اوـ فـضـيـلـتـ پـهـ عـلـمـ .ـ سـخـاـوتـ،ـ اوـ قـوـتـ سـرـهـ وـ،ـ تـرـديـ چـهـ توـلـهـ پـخـپـلـوـ قـوـهـ غـرـبـوـ باـانـدـيـ فـيـخـرـ كـوـهـ اوـ غـيـرـوـ خـپـلـ قـوـلـ استـعـنـدـاـ دـاتـ اوـ موـاهـبـ دـقـوـلـسـتـيـ دـخـدـمـتـ لـپـارـهـ صـرـفـوـهـ.ـ مـنـكـرـ كـلـهـ چـهـ توـلـهـ پـهـ تـجـارـتـيـ اوـ صـنـعـتـيـ مـيـدانـ كـبـنـيـ قـدـمـوـهـ وـ اـخـسـتـلـ اوـ تـجـارـتـيـ اوـ صـنـعـتـيـ اـمـورـمـخـ پـهـ تـرـقـيـرـ كـبـنـيـ شـوـلـ،ـ دـزـوـنـدـاـ نـهـ اـمـورـ دـشـايـسـتـهـ اوـ دـيـنـهـ وـالـيـ

جاده و اغوشته فضیلت ضمیف او حکم شو، او هر یو دخیل مصلحت او فائدی لهاره هاند او کوشش و کپ نو په دی وخت کشی او فکری مصاعت او جگر مدفر دی عقیدی او داشترا کی فیکر په هنچ کشی پیدا شود دغه فکری مصاعت او جگره تردی درجی پوری و رسیده چه مفکرینو باندی حقیقت گهود شو او دغه خبری منبع هراغلی؛ ایا انسان طبیعت اجتماعی کائندی؟ او فردی دی او بیاله و او وحده کرم یو قویدی؟ دافلاطون به نظریه سره دانسان اشترا کی ناحیه به فردی ناحیه باندی دره «اوکله» چه افلاطون به خلقی فاسخه کشی کتاب ولیکو نو هغه خپل کتاب دجه هژوزیت به زای سره منبع ته را وست لخکه هنجه قادر به چه اسان پر ته دمجتمع او دجه هور له شکل شنده په بل شکل کشی ووینی وروسته له دینه رهه شاگرد چه ارسطو نوییه نو خپل استاده افلاطون به لاری او مذهب باندی دران شو منگر له استاذ خنده ئی په درو شیانو کشی خپل مخالفت شرکنده کر.

اول داچه له خپل استاذ خنده په «مثل» کشی مخالف شرمنگر به آخر گیی ئی افلاطون مثل: منطق اساسی و گرخه.

دوهم داچه له خپل استاذ خنده ئی دفرد به اشترا کیت کشی مخالفت و کپ او دانسان فردی ناحیه ئی په اشترا کی ناحیه باندی غلبه و گله او هغی ته ئی ترجیح ور کړ.

که چېری ددرارو د اختلاف سبب ته و ګورو نزو ایوچ، هر یو دخیل حالات سره موافقه لاره اختیار کړبده، کله چه افلاطون دانسان اشترا کیت راجح او غالب کشی نو عملت ئی دنی چه هغه دتفیر انو شخداواز سطر چ، دانسان فردیت ته ترجیح ور کړه هغه عملت داوچه هنجه شته و کسا او شنده و.

د دواړو اختلاف دیره پوری دوام و کپ تردی چه افلاطونی ا کاديمیه او د اسٹھو هشائی مدرسه هم دهغه دنظر یانو د اختلاف په سبب یو له بل خنده مختلفی منبع ئه راغلی به دغه وخت کشی بهود دمالنو به تولولو او جمع کو لر مشغول نول او دیر هالونه ئی دسمود کولو له لاری شنجه جمیع کړل، همدار نګه په غرب کشی

قیا صره به شرق کشی اکسپر، با همین او بونان کشی ابساطر، دیر مالو نه به لاس را وصل چه دغه و اپه دفر دیت روح ته قوت و درگوه، دوی به همهی حالت کشی وو چه حضرت مسیح ع وخت راغی او هننه دفرد هنجهات اپاره دغه و کره؛ وروسته له هننه خنده کنمی» دفر دیت ملاو تر له تر دی پوری چه دفر دیت رطیمان او سرکشی خدنه و رسیدا و مصارعه اوج گفره دفر دیت او داشترا کیت به، پیشکشی په عملی صورت سره بشاشوه همدار نگهه زدک داشترا کی اعلان و کرا او خلکه ئی اشترا کیت ته و بلل، دیرو گدان کری دی چه عرب ب دفاسفی او اجتماع خنده لری وو مگر خبره داعی نه ده بلکه حقیقت دادی چه په عرب بو کشی فلسفی عقد او اجتماعی اور مو جود وو.

امنیکندزدریه کشی ذری افلاطونی مدرسنه په لیبیا کشی سرینای کاچه داقلید س املی خی دی همدار نگهه په لیبانان کشی چه د «فرفور یوس» ذیگنده ده له دغه راز مدرسنه خنده و چودی قی بل داچه ازمیز «چه دیز نانی فلسفی سرچینه وه آن، روم، حقلیه، بلخ «بزر دشت زیگنده» له عربو خنده لری نه وه او عرب بو نه غر خابوله فلسفی خنده، پیزی فردی و اختسلی، کله چه امپر اطرور جو ستینیان دان فلسفی هدرسی بندي کری تو په دی و خت کشی فلسفه ا و فلاسفه د عرب و خمکو ته نقل و کر.

عر بودرسوا اکرم دص، «خنده دروح میاشتو، اصحاب الکهف ذی القرینین او نور و خنده په شتنی کولی قرآن هخو ته لقمان خلقی ذلسفه در حکمت په نامه سره بادوله حکمت چه عربی لفظه دی دهانیسک» دلفظ چه بوناتی کلمه ده بود دقيق تعبیر دی او هعنی ئی خلقی ذلسفه او هدیف ئی اعلی او لور خیر دی اردغه معنی ده سهم بونم، لفظ سره چه دسقراط افلاطون، او ارسطو په نزد ده غیر کشیز و ساخت اعلی، معنی لری مو افتلت لری.

هننه ذلسفی مسائل چه په طبیعت، عناصر، اجسام، او اغلا کو پوزنی اه، لری که چیری به دغوشیا تو کشی اختلاف پیداشی اوله وغه خنده کو م اجتماعية اثر تالپده کیشی، او که چیری اختلاف په هنفو امور و کشی چه په اجتماعية فلسفی

(دانهان دفردیت او اشتران کیت مسأله) پوری تپلی وی ایداشی نو دغه اخلاق دفلدو دخا وندانو پهنه کنکنی یواو ینه اع مینه بجه را ولی.

دین داجتماعی علومو لپاره یوساس گفلم که بزی حکمه دین دانسان علاوه دفرد او دقوله ای سره پهدا کوی همدارنگه دهنه علاقه دهد امرد چه حق او ذخیر مصدردی پهدا کوی.

قرآن کریم افراط او تفریط لمه بجه یور او اسلام دروارو (دفرد او دقوله) هصالح په نظر کنی و زیول او یو له بل خندانی مسئول و گفلم. همد اصحاب و چه داسلام هبار که دین پهنه دول سره خپور شو او خملک و دهنه خیر، حق، علم نصلیت جمال او کمال شه پهنه و کنی خایوناور کړل. انسانیت لپاره دوه وزد و زده دی چه یو حق او بل واجب دی او انسانیت نشی کولای چه په یوه وزر سره او تنه و کړی. مقصد دا چه هر انسان حقوق او واجبات لري تو لنه په فرد او فرد په قوانین بازدی حقوق لري همدارنگه هر یو واجبات اري چه باید دغه و احیات پهنه دول سره ادا شی. داسلام مبارک دین په همدمغی عقیدی سرداشکاره شو او خلاته دی دو هم شمار غوره کړ. دفرد او ذولنی، دحق او د واجب په نه کنکنی ئی علاقه او را بله پهدا کړه هغه وخت چه ده مسلمانانو پهنه کنکنی تبلی او غفلت پهدا شو، او په شرق و غرب کنکنی فتنی مینه ته را غلی نو دغه شیان د مسلمانانو د بستکنار او نه ط ما نع شول او په نورو خایونکنی قوی مدایتونه او نهضتوه پهدا شول پهکنر دیر وخت لانه وزیر شوی چه دنه مدایتونه او نهضتوه داجتماعی او خلقی مبا دیو خده منحرف و ګر تجیدل تر دی پوری چه) (جرهی بنتام) اجتماعی اساسونه پا ذخیر سره کېنېو دل یلکه دغه واړه دی دمنفعت په اماس سره هنځته را رسنل او له دی لاری خونه داستهه مار او استهه مار او پهه مار ناوړه نتا ټع پهکاره شول ورومه له دینه و سچهه ره داستهه مار او استهه مار سره دقوټ او تفرقی عناصر یو خلای ګړل چه دغوشیا نو ہه واحظه سره فردیت ده طیبان او دشدت آخری درجی تاور ډیله،

پهکناره او مینځته دده چه انسان دو سط او اعتدال په بر پهه دلو سره ګسله دافراطه هنځنه تفریطه او کلمه تفریط هنځنه افراط ته نقل کوی او هېښه فردیت او اشتبه اکړه.

به نازعه او جنگره کبئی اخته و نی اسلام دانسان درصلحت او فائدی لپاره متوسط او معتدل حد پیدا کری دی او هر یوه ته نی امر کری دی چه داعتدال له و خوا (افراط او تغیر طی خخنه خپل خان و زغودی) . محمدی امت چه به نودو باندی فضیلت اردی سبب نی هم دادی چه داعتدال او دنوسط په درجه کبئی دی .

نه وسط چه بعام الاخلاق کبئی دی همه عبارت لغه فضیلت خخنه دی پس وسط هولمه همه چه فضیلت ولری او هنی لره بې کېزی چه خپل خان دباطل ، شر بی : ره تلویت ، ذات ، او ظلم خخنه رسائی به قرآن سکر بم کبئی ظالم د کفر هرادف دی الله تعالیی ظلام او کافر ان د خوبنبوی .

ظلم چه ن ورخ موجود دی عبارت له استعار خخنه دی ، استهمار او ظلم خاید فقاوت او بد مرثیه اوری ته بولی .

نه آخره کبئی الله تعالیی شکر اداء گوم چه افغانستان او عربی متینه چه وریت قی وسط خدور نصیب کری دی بعنی دفر دیت او اشتراکیت او دشرق او دغرب دیوه شکر و به منځ کبئی او دساخوار کری دی ، دنه دوه دولته پرته الله تعالیی خخنه بل چه به عاجزی به کاره کوی ھیشے حق غواړی ، د انسانیت لپاره خیر او فضیائل خوبنبوی ، استهمار او ظلم چه بد صتر که گوری ، اخلاقی مبادیو ، دینی هسلو پسی دخنه کوی او کدوښی اری چه نهیه کبئی امنیت او لام تل قائم او وجود وی . بل اه تاسو خخنه شکر گوم چه زما دخو خبر و داورد او اپاره موتكلیف کری دی او حاضر نهیه والسلام عليکم ورحمة الله وبرکاته



فردا

فرداج باید کرد ؟ من تصور می کردم مگر پوره به آن است گویم بی نه برده بودم پس معلوم می شود که در سنچش ها خطای شوم بلی از سال ها باین طرف در میدان تجربه مانده ام و در هر فردا به کارهای گذشتہ رخطا کاری های خودند امت میکنم هن هیچ به تجربه خود صدقی صدق عقیده اطمینان ندارم سال ها بین گذشت دقائق عمر خود را بحatab آورده نمی توانم ، تلخی هزار شیرینی های گونا گون چشیده ام ، ملائمهات عصر را نیز بسی هوا جه شدم ، ملاقات های من با افغانستان عادی وغیر عادی هم شده سیر سیاست را بیش دیگران کرده ام ، جدبیت و فعالیت در مسائل حیاتی طبعاً از من صورت گرفته ، با گرمی ها و سردی های سخت نیز هوا جه شدم با ر جال رشت و تلغی و مغرور هم ساخته ام ، نی خوابی ها و تیره روزی هارا دیده ام ، شور - و عشق و جنون . من دوچار شده مثل این گونه روز گارها صدها روز گارهای دیگر را نیز دیده ام مگر حق این است که من خوب تر نمی فهم که برای فردا پنهان باید کرد ؟ واقعات فردا ، امیدهای فردا ، وعدهای فردا ، رجال فردا ، کشمکش های فردا ، مسئولیت های فردا ، فیصله های فردا ، بازارهای فردا ، گرم جوشی های فردا ، تعلیمات فردا ، ملاقات های فردا سیاست و پالیسی های فردا ، نرس های فردا ، تحولات و تظر رات فردا با لجمله همه آنچه به فردا آمدنی است نمی فهم چه خواهد بود ؟ و فردا من چه خواهد شد ؟ من با چهل مصادف می شود مگر افسوس که من هنوز نام روز بخاطر کارهای پوره بی برده نمی توانم بلکه هنوز هم مقاد شخصی را به مفاد اجتماعی ترجیح می دهم و اگر راست گویم هر چیز و ناچیز را برای خود و خود می خواهم ، تصمیمات من ازین ناحیه امید بخش نه بوده از علام این قدر گفته همی تو انم که برای فردا نیز مساعده نمی باشم . صدھا فردا بمن گذشت و باز هم من به فردا امید و اوی می کنم و نامیدی را بخوب رخ نمی دهم . اطفال امر و زید رهای فردا و ا جدا دسالهای آینه خواهد بود فله نامن از امر روز بحیث پدر چند اطفال از فردا ای اطفال خود و دیگران بی علاوه شده نمی تو انم من دریک شایعی تو لدو نشو نماشده ام ،

به یک رشته و قومیت بزرگ منسوبم زیست من هم در جامعه ریشه های زیادی دارد لذا هیچ شده نمی تواند که به سعادت فردای آن محیط و خاک و وطن عاشق نباشد فردای خاک و وطن در حیات من و برادرها و اطفال و قوم و خویش و قریب و دوستان و هم مسلمانان من دول بارزی دارد فردای خاک و وطن و ابسته به خوش بختی و بد بختی اینای آن است خوش بخت ترین اینای خاک و وطن آن باشد که بفرائیز متوجه باشد و با هر کس از جاده انسانیت انحراف نمی کند و حقوق خود و دیگران را احترام داشته همیش به نقطه های ضعیف و خلاهای خود متوجه هی باشند فردا گرچه نامعلوم است هرگز این نامعوامیت ساخته کار و فعالیت را مسدود کردن چواز نمی دهد بلکه اگر متوجه شویم (نامعلومیت) خوف و هراس را اضافه می کند سنجش و دقت را در تمام رشته های حیاتی می خواهد اگر گذشته ها برای فردا شکاری نمی کرد نمیین است که حیات انسان مقتطع هی شدمدن امروزه مخصوصاً فعالیت های گذشته امت البتہ باور داشته باشیم که سعادت فردا نیز مر بوط به جدید و فعالیت امروزی می باید امروز چه باید کرد ؟ فردا چه از همی خواهد ؟ این سوال الهابسی جاندار است حجم و عمق و طول و عرض این سوال ها تمام حیات انسان را تهدید می کند مسائل مر بوط با مرور و فردا عادی نیست بلکه اکثر و قائم امروز به فردا و از فردا با مرور منوط بوده پس باید این سلسله ارتباطات را بدقت انگران باشیم فردا در آغوش خود به اولاد آدم پیش کش های دارد هزارها سال بشر به کره زمین حاکمیت دارد و هزارها افکار انسان بد ورا دور کرده زمین چرخیده هرگز هم از فردا خوف و هراس موجود است تاریخ دنیا از آدم تا این دم بسی از نقطه های سیاه و بی رحمی ها در برداره انسان بیچاره به آن قدر ناملامات هواجه شده که تاریخ حوصله نمکر آن از دست داده امی دام فردا و هابعد آن حیات وزندگی انسان شریف اطمینان بخش خواهد بود و یا نه ؟ همیش یا تو در غناصر بنام انسان حیات انسان ها دیگر را نهت شکنجه قرار داده افکار را هموم ساخته انسان را با اقلاب های گوناگون و نیره روزی ها و بد بختی ها هواجه ساخته حقوق پاهمال موجودیت ها در خطر، چو روجه اول و قتل های رع و می حکم فرما گردیده بلی جنگ های دنیا مولی، انفجارات و اتفاقات گوناگون آنقدر زیاد و اقع شده که تصور آن (باقیه در صفحه ۲۹)

آیا رفیقی گپتی آنها فی گشتنی

نه حاجت دهیوس گیزی؟

مونبر آسمانی قانون تهاره لرو نخکه چه هیچ فرد اشی کولای چهاد همنوع واله
هزستن او هعاونته دبر ته په نمسکه کبئی خپل ژوند پای ته درسوی، او دا هشم منلی
شوی حقیقت دی چه انسان مدنی بالطبع او تجده پسندید لکه چهاره خپل بنی نوع
شنجه دضرورت په موقع کبئی دخیل ژوند د تکامل لپاره تساند او هرسنه غواصی .
نوالدی کبله دجامعی هر فرد یوه تا کلی وظیفه لری. دوظیقی اجر اکول
په بنده تو گکه سره دجامعی اساس او بسته په صحیح شان سرته رسوی او داهم
شتر گنده خبره ده چه دبشر نفس انانی الطبع او خود خواه دی نوالدی سببی هر خوک
فوایی چه ژوندانه په صحجه کبئی نیک مرغه بریالی او هوسا اوی او له نورو
شنجه په هرشی کبئی اور او همتاز وی :

نو بدی حالت کبئی که چیری بشری قولنی یوداسی قانون چه بنده او ناواره
سره بولا کپری دصلح او همسن د توپیر و کپری خان جامعه ته بد هعر فی کپری او
ه جازات ورته و تاکسی او صادق ته په در نه هسته گه گو زی او هسکا فات ورته
ور کپری :

خلالعه داسی قانون چه دبشر دنیوی او آخری سعادت او هوسائی په کبئی وی .
او بومخصوص حدود او نظم واری چه نیک مرغه او بد مرغه په کبئی امتیاز او توپیر
واری او دبشر علاقه بو تربله تینگک کپری او دمحا سنو په ایسا دی بی بو خی
موجودنه وی نو دبشر ژوند به دیوه بهیمنی ژوند خنجه عبارت وی چه دبشر په ژوند

او د نور و زیویو په ژوند کبئی به کوم توپیر نوی موجود .
دو شر پدی حالت کبئی دهیچ قسم سعادت او هوسائی خاوند نگرخی . بلکه لکه
د حیوانات غوندی به خپل اصلی او حقیقی منفعه پیش نو او د خارویو په شیر به یواخی
گرخی او بواخی به خپل نس مروی خپل شهوی غرائب به پای ته رسوی .
خپل میول ارزو گانی مخ په ور اندی بیابی لکه چه په عربو کبئی چه دنا پوهی
او جهالت هوره تیره شوه؛ خپل خاوند او خالقی نه پیز انده کلله به ئی سمتوری

تلع بادت کاره او کله، بدئن سیزه زمی او لم په خدایی هنل هر یو به لخان حق په جا باب
گسانه او خپل اولاً دونه بدئی دنقر او طعنی له کبله ژوندی خبرل؛

تر شفه یوری چه یه جزیره العرب کښی یو خلاند ستوری نهی ته دمهجد، مصطفی
صلی اللہ علیه وسلم، راغی او داهیه گرد تیاره گوشه و نهی دهدایت اولار بندونی
په زنیا رو بناهه کړل او دنیانه ټی دخواه لکھ طرفه دایی قانون دا وړی چه تو ل ناوړه
دو دنیانی اصلاح او خملک ټی ددزوی او اخروی سعادت په لیماره رو ان کړل.

هه: د اختر ګنده حقیقت دی چه، که یه نهی کښی آسمانی تشریع موجود نوي
نو هر و مرد به په دنیا کښی لکه دعر یو یه شان خپل حقیقی ژوند نه پېزنی او هر یو
به د خپل او شخصی مقاصدو او فضیلی هیولو به وړاندی یو لو کښی به هاند او کو شش
کوی او دنیوی په مینځ کښی به اعطافه او همدزدی وجود و نلري دجا معی دفرانو
په مصائب او غم کښی به خواشینی له بسکاره کوی او نه به دجامعی دافر او به سعادت
او خوشحالی باندی خوشحالیزی.

نولدی کبله چه دیوی جامعی حیات آرام او هنظام وی نربايد داسی ټوانین
او هدود په کښی وضع شی چه ده ټغو به انجام ولر بشر دنیوی او اخروی سعادت ته
ورسيږي.

او که چېری داقوازن او خوتنه یوه او داشمند خملک وضع کړی او دی ته وضعی
تشریع یاقانون وبل ګېږي.

چه هفوی دضرورت او احتیاج بقدر دبشر د فکری طاقت به ام ازه سره وضع
کړی دی.

خرنگه چه وضعی تشریع دبشر دانکارو خنده منشعب شوی دی، نو خا مخا
ناقص او همه ده دی:

لشکه دبشر فکر چه هر خومره انکشاف و ګړی یا هم محدود دي لشکه چه
داجتماعی عواملو ترتائی لازمی راغلی او سی لکه عرف ارادات او نو رسیان،
او همدارنگه طبیعی عوامل هم ورباندی تائیر کوی لکه دزمای، لخای، محیط
افقیم او نور و شیانو اغیزی چه داعر امل دقوانینو دنځیه اوبندیل سهیب ګرځی.

او زبانی خوانه انسان وضعی تشریع پایه تمام معنی سره نشی قبلو لای. حکم، چه دهنه په صحت بازدی عقیده نلری .

نو باید دامی تشریع وی چه، بشر او انسان دی تکی اونقطی ته ملنفت کپری چه، مو نبز داسی فوانین ارو چه، زمزبز دحاضر او مهتابل سعادت او نیک مرغیه رضاهن دی او مو نبزه په مسنتیه او سهه لاره بیانی همدارنگه دفر د علاقه دبل فرد جامعی، خیبتن او خپل نفس سره تینگ سانی او دی گردو علاقه تو هدایت کوی، دبشر عقیده دامی تینگه او کلکه کپری چه، ظاهر او باطن مخ اوس شا خپل نفس بازدی حافظ او دعصیتو نونه خان و زغوری .
نود آرنگه تشریع ته سماوی تشریع یادین و یل کیزی :

سم اوی تشریع بالسلامی دین خاوند تعالی دیغمه را نوبو سیله د خپل و بنده گانو دنیوی او اخروی فلاخ، هو سانی او سعادت لپاره را لیزلى دی .

(بقیه صفحه ۵۲)

آن هم پوره شده نمی تواند نمی دانم تدایر امروزه فردای انسان را ازین گو نه بذر نگی ها نجات خواهد داد و یاخیر ؟ بسا رجال گذشتارا باخترا ام یاد میکنیم ممکن فرد اینیز بعضی رجال امروزه احترام شود مگر افسوس است که این گونه رجال و شخصیت های بر جسته در عصر خود از ابناء عصر بی واجب بمشکلات و محرومیت ها دوچار شده یک سلسله غلط فهمی ها و شخصیت های بازی نموده گرچه وضع گنونی دنیا تایک اندازه و نظر به سابق بهتری دارد، رجال دانشمندو با دره دنیا جریانات را انگران و مراقب می باشند مگر با این هم مذاقع تبلیغاتی و پروپاگنادی دنیا چندگه سر در اتفاقیه ساخته ازین ناحیه فردار، اطمینان بخش گفته نمی تو ا نیم انسان فکور می گوید شگوفه ها، فردا، گل های فردا، ابنای فردا، مد نیت های فردا، ایجاد و اختراعات فردا، آبادی و سبزی فردا به تصور و خیال من نظر بوضع موجوده یکایک جلوه می گند من نه غافل و نه بدین بود و اهیاد است هیچ با فکاره منهی هواجه شده هم تو انم مگر آنچه من برای سعادت و آبرومندی فردا در نظر دارم آن هم برای بهبود فردا نهایت قابل غور و اهمیت است ،

آرزوی روح در فلسفه اسلام

میخواهیم از آنچه که اسلام برای تقویه و استواری جسم و قدرام غرائز جسمی مقرر نموده است و تو مط آن انسان به دارج عالیه روحی زیسته میتواند بعثت نه ائم
میتوان گفت که قبول هر گونه گرسنگی، ترکشی، او بجز و محبت از اندانه حیاتی و تحمل مشقات طاقت فر ساوی پس ملائمه شدن بوسیله آن به دارج باز روحی از مقررات اسلامی نیویه و اسلام با آن امر نموده است بل از لغتین مقاصد اسلام یکی
آنست که هر فرد مسلمان بایست نخست در تمامی امور اسلامی کوشیده و آنرا همدوش پهلوهای روحی تا اندازه نیرو و قوت به بخشید که از حدود مقرر داشتمانی تجاوز ننماید. و اسلام به مقومات جسمی تابعی اهمیت دارد که تقویت روحی و عقلی آنرا قادر میباشد والبته این یک امتیاز است که خاصه دین اسلام و دین اسلامیان در زمینه بیهوده آن رسیده ام تواند این اهتمام دین اسلام به نمو و انسکاف توابعی جسمی از آنست که همه تصرفات روحی به محض جسم چرخیده و روح در حقیقت حیثیت یک آمر مدبر و متصرف عالی جسم را حافظ میباشد چنانچه خداوند در اسلام مقدس خوبیش میفرماید؛ بگویی کسایی که زینتی ای خداوند را که برای بندگان خود برون آورده و بالرزاق نیکو را حرام قرار میدهد بگو این برای مؤمنان در زندگی دنیا است «بس اسلام در قدم اول خواهان تقویه و ترمیمه قوای جسمی گردیده تا این جسم برای تحمل هر گونه مشقات چه از جانب نفس و چه از جانب عقل و غیره حوارت ممکن باشد چنانچه حضرت پیشوای عالم فرموده انس و بدن هر کدام بالایت حقی دارد».

اما آنچه از این بدان دیگر دانسته میشود آنها اهتمام قرای جسمی را در برای اعصابی روح بگلای ازین بند و معصوم قرار داده اند چنانچه هی کدام درین زمینه اسلامی خاص دارد؟

طایفه برآمده و بو داییان هندی نفسی ای خردرا بمحبت تربیت اسلامی و مشکلات ادای وربای ضمتهای ضعف آور جسمی تکریمار کردند تا باین بوسیله تمام شهوت و رغبات

جسمی را ازین برد و به او ج روحی بر سند و میگویند از خمائن و عادایم که او شان در راه وصول باین مقصد پیش گرفته و در قسمت اجسام خود تطبیق مینهایند یک آنست که بعضی از او شان میخواهای آهنین را چون نیزه های ز ساخته به لوى دم راست گداشته و بالای آنها بخوابند تا اطراف آن میخ ها در بدن شان خلیده و او شان را پاره نمایند و برخی دیگر شان از مقدار خورد و نوش خود باندازه مینمایند که ن خرد را ز گرسنگی و تشنگی به شکل استکایت دای بی روح نجیف ولا غر هی سازد.

همچنان در دیانت اسرائیلیها چنان مشقات و تکالیف جسمی اساس نهاده شده که بجز عده محروم پرهیز گار اشان هیچ کس بتوحیل آن قدرت ندارد و همین چیز باعث گردید که اشتر اسرائیلی ها مقدم اروپا از تقالید و سومنی که مرده اشان آن دیار در روی شنبه راجع به غذا اجرایی کردن منحرف گردیده و آنرا ترک گفتهند و بنا بر همین تکالیفی که در دیانت یهودی موجود بود واکثر مردم از عهده آنها برآمده امیقرانسته ب هر فرد دینه از مکلف گردیده تا گر کسی نزد او آمده از اراده دخول باین مذهب را نماید حنی الامکان بگوشد که او را ازین مراسمه بازدارد تادر آینده بار تداء حاضر نشود چنانچه «مسیو چولیان و بالحا خلم پاریس» در کتاب خود بنام «دیانت اسرائیلی» میگوید: «هر فرد خدا پرست ز الزم امانت کسانی که ازد او آهد، میخواهد در عمل ابراهیمی داخل گردند باید قبل از مرتبه اور امنیت کرده و به شکلات و تکالیفی که در آینده با وجود اوجه هیشود و باضطراباتی که بعد از برآیش عارض میگردند اورا متوجه میگردند که این شخص از عهده مشقات بیودت بدر شده میتواند پس برایش اجازه امانت که او را در صفت مینهادان پذیرد».

دین مسیحی اگرچه در تکالیف و صحبوات خود به پایه یهودیت درین رشته نمیگذرد باز هم از گفته شده و نوشته عالم اول نویسنده گسان آن بر می آید که تمام آن دیانت زهد و بار مسائی و قطع علاقه از دنیا بوده اهتمام آن آنها بر روح مینباشد و بجهنم در برآبر روح اهتمای نمیگدد.

اما دین اسلام درین قسمت سرآمد همه آدیان گردیده و بعدل و مساوات بین همه ایاب روح و جسد حکم میگذارد و انسان راحق میگردند که از لذائذ هادی در صورت پیکه

از راه مشروع بسته آمده باشد استغاده نماید و البته این تعادل میان روح وجود
از نگاه اسلام بمنظور آن نیست که اسلام هر دو را در یکد رجه قرار
میدهد و باحیات دنیوی را مساوی باحیات آخرالزمانی میداند بلکه حکمت خداوندی
ایجاد میکند باید دینیکه اساس آن عام و برای ابد گذاشته شده باشد عینی بر قواعد
علمی و مقتضیات طبیعی باشد و همین علم است که عقل ملیتم را در جسم
سلیم میداندوهم حکم مینماید که روح قدری در جسم قوی سراغ می گردد به که انسان
حیات سلبی اختیار نموده و اثر ونتیجه ازان در خارج دیده نشود بلکه لازم است
که انسان حیات ایجادی بسر برده از هزارای وجود علم او حکمتها مستفید گردد و بدآ
آنرا بکسانیکه با درز نهادگی همراه اندیز بر ساند.

ارتبه ما روحی گشایی هم به هر و مرگدا نیدن جسم از ما یحتاجش،
حتماً صل نمیگردد زیرا کسانی که این طریق را میپیمایند
درنتیجه سالهای زیادی را در راه تمرین و اعتیاد نفس برگشم خوردن گذشتند
و آنرا از خواهشات مادی بازمیدارند و تمام ذخائر معنوی خود را درین راه مصرف
نموده و اخیراً یک نقطه میرسند که آن عبارت از حفاظت نفس است از مقومات
ضروری حیات و هیچ گاه بمدارج علیه روح نخواهد رسید زیرا رسیدن با آن
خاصه هر دانی است که بر نفسهای خویش سیطره و قدرت تمام داشته و آنرا جانب
اعمالیکه باعث کرامت حیات و شرافت وجود گردد سوق میدهند.

پس اسلام مینخواهد که دین حیثیت یک قانون و دستور عمل خالی ازوهم و خیال
را داشته باشد وهم نتیجه آن ایجاد یک توده باشد که در راه حمایه افراد و دفاع
از کرامت آنها سرآمد تمام چوام بشری قرار گرفته و سیر آن به نقش نیکوتربین
راه عدالت و مبارزی اجتماع صورت گیرد تا باینوسیله به بلند ترین پایه های فردیت
خود را رسانیده و هر فرد از افراد این توده بزرگتر در پی تحقیق اوامر اسلامی
بوسیله تکمیل طبیعت افتد و هیچ خاطره از مشهودات و خواهشات و یاضعنف جسمانی
مانع این فکر شان را فتح نگردد.

مسلمانین صدر احالم شاهد بزرگ این مدعا مان خواهند بود زیرا او شان چنانچه
ظاهر است بر نیکو و ترین اصول و مبانی آرامته بوده و خاص جهت حصول حق

هیگو شنیدند و درین راه از بدل هیچگو نه مجاهدات دریغ نمی کردند در حسن اخلاق و صفاتی ذات البیتی نشانه باز زجها نیان شده و هنگام میکه پاهم دیگر آمیختند بزرگی و بلند همتی شان چنان بالای آنها تاثیر افگند که هر کدام خود بخود گرویده شان گردیده و بدون اجبار خود را باوشان تسلیم نمودند آیا زمانی در تاریخ بشر گذشته خواهد بود که یک توده از مردمان بی سروپا که در دور ترین نقاط زمین از اجتماع و سیاست افتاده باشد و باز فضایل اخلاقی آنها در مدت کوترازیک قرن باندازه ارتقاء یابد که صدھا ملیون نفوس بشر را بحیرت افگند و همه برای شان سراتاطات خم نمایند؟ آیا یعنی پیشرفت بجز از اتخاذ روش های عالی و مفید و فضائل پسندیده بدست خواهد آمد؟ آیا این گفته هارا حوادث تائید نکرده و تاریخ با ان شهادت نمیدهد و حتی اجانب با ان اعتراف ندارند؟

پس اسلام توسط مبادی و اساسهای معین خود جانب اینچهین حوادث پرداخته و تحول بزرگی در عالم ایجاد کرد و برای آن نیا مدد که حیات بشری را جانب ریاضت ها و تمارین سلبی کشانده نفسی را از شریف ترین خواهشات ایجادی آن مجرد بسازد و نیکو ترین غرائز فطری آنرا ازین برده و باین طریق بزرگشدن نواحی معنوی آنرا ضعیف بگرداند ، خداوند این قوای غربی را در جودانسان برای عبث نیافریده که ریاضت و ازین بردن آن تمام حیات انسان را دربر گرفته و آخر الامر نتیجه اینهمه جهادها و تحمل مشقات چنان انجام پذیرد که انسان را چون اشباحی روح و عاری از قبیل حیات گرداند ، اما باز هم انسا اور بصور تهای مختلف خلق نموده و قوای متباین و غرائز متعدد و امیال گونا گون باوشان داد ، تاهر کس مساوا فرق تقدیر خدا و ندی با چه امکان و منزات برایش تعین گردیده برسد و حتی صلاحیت آنرا داشته باشد که خلیفه خداوندی در زمین هقرر گردد طوریکه امروز مشاهده میشود جو امعن بشری دو قسم است : یک قسم آنها حیات سلبی را اختیار نموده و چون گله های حیوانات در زیر اسارت و نفوذ دیگران بسر هی برند ، طائفه دیگر که تایک اندازه قوه واقتداری بخود حاصل نموده اند ولی باز هم بر پستی های اخلاقی وضعف فکری تا اندازه مبتلا میباشند که حتی بمشروعیت آنچه از خواص بهائی و چار پایان بوده و منافی شرافت و کرامت انسانی است حکم مینمایند .

اشتباه نماید کرد که من این سخن را از روی کدام تعصب و یا اطرافداری مذکور خود اظهار نمی‌نمایم بلکه این آفته‌های فلسفه و حتی مادپون خودشان می‌باشد. اگر این اوضاع پستی و ضعف اخلاقی نتایج موهاجهات اجتماعی نمیداشت البته جای آن بود که آوازی برآورده می‌شد تا آنرا بحث نمایند ای کامل زندگی قبول نمایند، اما باید دانست که این اوضاع امراض تباہ کن اجتماعی را با خود داشته و اسباب بهیان آمدن یک حرب عالم سوزرا فراهم می‌سازد که در نتیجه گاه‌های نورس دامان مدنیت را از بین برده و حیات انسانیت را بیدرین نفعانه بریت و جاگیریت ان می‌سکناند.

البته دول مقدمن چندین را بسوی این گرداپ بربریت تباہ کن کشانیده شده‌اند گه بعض آنها در اثر میجهادات زیاد خود را ازان نجات بخشیده و بعض دیگر یا بسلک از بین رفه و بایه ول دیگر ضم شده‌اند.

از آنرو قوام جهانی واستقرار اجتماعی خواهان یک حدمتوسطی است که میان مادیت و وحایت تمادی را ایجاد نماید و این ایجاد تعادل جز در تعلیمات اسلامی از مبدأ گیری سراغ شده نمی‌تواند.

بلی : اسلام حکم می‌کند که آخرت از دنیا بهتر و کمال روحی هدف است که فرد همان بایست باز زنده باشد، اما باز هم همان را مکلف گردانیده تاز بصیر مادی خود نیز غافل نماند و ازان بهره بردارد، حتی در تمام قرآن جائی که منزلت روحی ذکر گردیده منصل و مقرر با آن راجع بازیش مادی نیز تصریح شده است .

خداؤند «ج، هیفر ماید «سهم خود را از دنیا فراموش مکن» آنکه از مرد بازن عمل صالح می‌کند در حالیکه مومن هم باشد پس حیات پسندیده باره بدهیم و مکفایت اعمال نیک شان را برای شان میدهیم «دلیل دیگریکه مومنین را بجمع کردن بین مطلب دنیا و آخرت دعوت می‌کند این قول خود «ج، است :

بعضی از هر دنیگویند خدایا مارا در دنیا نیکی بده و او شارا در آخرت هیچ نصیبی نیست و بعض از او شان می‌گویند «دایا مارا در دنیا و آخرت نیکی ارزانی فرمای و نیکه دار مارا از عذاب آتش - او شانرا است نصیب آنچه کرده‌اند و خدا وند زود حساب گیر نده است » در کتاب خدا وندی آیات زیاد است که اهتمام بجهنم را از ناحیه نظافت و حفظ الصنعت و همچنان عدم انتلاف آن به شفات بنیاء بم حرمان آن



* از لذایدمشروعه حیاتی بر مسلمانان لازم وفرض گردا نیده است - خداوند «ج» میفر مایند « بگو بکسانکیه زینتهای خداوند را که برای بنده گان خود برو آورده و یا ارزاق نیکورا حرام قرار میدهند بگواین برای مؤمنان درزندگی دنیا است » « ای مؤمنان حرام نسازید انچه را خداند از اشیای یا کیزه برای تان حلال گردانیده واز حدنگذرید ، خداوند از حد گند رندگان را دوست ندارد و بخود دید از آنچه خدا بشما داده حلال و یا کیزه و بتر سید از خدا هیکه با ایمان دارید » در آیه کریمه فوق هجروم ساختن خویشن از حلالهای خداوندی بنا م اعتدا و خروج از راه عدل و انمود گردیده است که این خود منتهای عنایت و لطف اسلام رادر ناحیه مادی حیات بشری نشان میدهد .

سنت نبوی نیز درین قسمت احکام روشن و واضحی دارد که از انجمله قول حضرت رسول (صلی الله علیه وسلم) برای عبدالله بن عمر بن عاصی (ر) میباشد هنگا هیکه از افراط او در قسمت عبادت اطلاع یافت که تمام عمر میخواهد روزه را بگرفتن روزه و شب را بادای نماز سپری نماید « ای بنده خدا آیاروزرا بگرفتن روزه و شب را بادای نماز میگذرانی ؟ عبدالله بن عمر و در جواب میگویند بله ای رسول خدا (ص) .

حضرت رسول ص : چنین مکن - روزه بکیر و افطار کن شب بر خیز و خواب شو زیرا جسدت بتتحقق دارد وزوجهات حقدار تو میباشد وزائرین تتحقق بالایت دارند و کافیست ترا که از هر ماه سه روز روزه بکیری و بمقابل هر نیکی ترا ده چند مکافات آنست که در نتیجه روزه تمام دهر همین است عبدالله بن عمر و میگوید پس من تشديدة کردم و بالایم شدید شد - گفتم ای رسول خدا من قوت دارم ، در جواب فرمود : پس روزه نبی خداداؤدا بیگروز یادت مکن ، پرسیدم چکدام است روزه نبی خدا داؤد علیه السلام ؟ فرمود : نصف عمر »

سپس عبدالله بن عمر و در وقت کبارت سن میگفت : ایکاش ر خست رسول خدارا قبول میکردم ازین مقدس ترجمه خواهد بود که از یکسو حضرت رسول خدا (ص) خودش باندازه بعبادت میپرداخت تاقدمهای مبارکش ورم پیدا کرد واز بسیار گرسنگی سنگ را بشکم میبست و از دگر سو پیروان خود را از بسیار مبالغه و افراط در عبادت ممکن نمیگردید ؟ ایا از کار خیر بازش میداشت ؟ نه خیر ، بلکه این یک حکمت اسلامی بود که اهل خود را به ائمه های کمال انسانی رهنمایی میکرد ، آن کمالیکه از ریختاندن خونها بدست نمی امد بلکه وسائل استحصال آن علم و عرفان تفکر در راه حق ، اجتناب از باطل ، پاک کردن قلب تهذیب نفس ووصول بدرجه کمال انسانیت بود .

موسیس : مرحوم مولینا شاه محمد رضا



بامناظر عبادت گاه های بزرگ اسلامی آشنا شوید

دولتی مطبعه